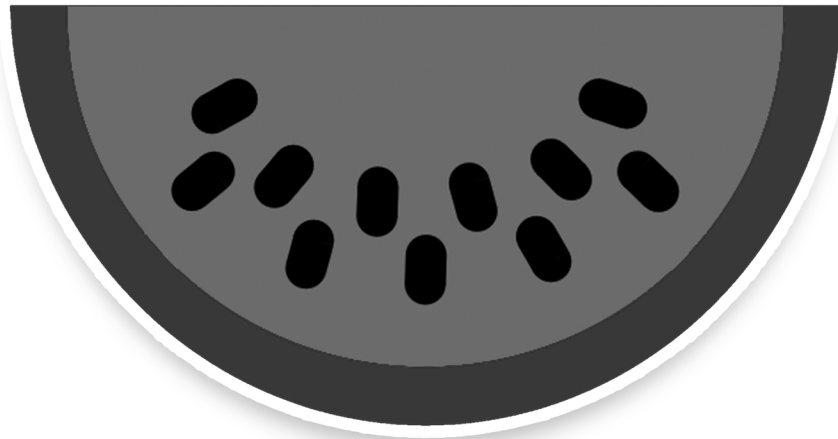


نشریه شورای صنفی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات

۳۵  
پوست

ویژه‌نامه یلدای ۹۶



hw3\_9631099\_copy8

upload

# بسم ا... الرحمن الرحيم

پویش سی و پنجم

## فهرست

به کوشش...

صاحب امتیاز (مجری طرح)

شورای صنفی دانشکده مهندسی کامپیوتر

### یلدا

۴	یک حکم خاص	سردبیر (خون دل خوار)
۴	جشن یلدا	ماهین میرشمس
۵	گیسوان یلدا	
۷	او سعدی است	مدیر مسئول (توسری خوار)
		محمدباقر عابدی سقا

### تقلب

۸	در زمان تقلب چه احساساتی داشته باشیم	ویراستاران (ملت کافئین خوار)
۸	تقلب، یک بررسی شخصی - موضوعی	ماهین میرشمس
۱۰	تقلب چیست و چرا؟	آذین اله خانی
۱۱	اعترافات به سبک ژان ژاک روسو به نثر بیهقی	هانیه حاجی آقازرندی
۱۲	در دفاع از متقلبین	سروش برمکی
۱۵	در جست و جوی مرام نامه اخلاقی دانشگاه	
۱۸	گزارش پرسش نامه تقلب	گرافیک و صفحه آرا (کامنت خوار)
		محمدباقر عابدی سقا

### سینما و موسیقی

۲۰	سینمای کج و معوج	کمیک (کاغذ خوار)
۲۲	"سبک" رو بیخیال ای دوست	آریا بنایی زاده، امین رشیدیگی

### کمیک

۲۲	پویش نما	نویسندگان (ملت کتاب خوار)
		شهرزاد شیرازی، ارمغان سرور
		ماهین میرشمس، اشکان میرزا حسینی
		سپهر آخوندی، بهداد منصوری
		پارسا انعامی، مهدی صدوقی
		سینا بهارلویی، سید محمد مهدی احمدپناه
		سعید الوندکوهی، آریا بنایی زاده
		احسان ولایی



## سخن سردبیر

شب یلدا همان قدر که پایانی تاریک است، شروعی در دل خود دارد و بر پایه‌ی تناقص‌هاست که قدرت تفکر و خلاقیات و پویایی مردمان، رشد می‌کند و شاخ و برگ می‌یابد. این بار هم با پویشی دیگر از تفکرات دانشجویان کامپیوتر امیرکبیر بازگشته‌ایم که علاوه بر جشن گرفتن این شب بزرگ، بهانه‌ای داشته باشیم برای بیشتر و عمیق‌تر اندیشیدن.

یکی از مسائلی که امروزه دانشجویان با آن سر و کار دارند بحث تقلب است. دوراهی‌های اخلاقی و انتخاب راه درست از میان راه‌های خاکستری، اگر فکر کسی را درگیر نکند، وجدانش را دخیل خواهد کرد. علت اصلی این‌که دانشجویان به سمت تقلب در تمارین، امتحانات و غیره سوق داده می‌شوند چیست؟ نظر فارغ‌التحصیلان در مورد این موضوع چیست؟ دانشجویانی که تازه وارد این فضا شده‌اند چه نظری دارند؟ و آیا واقعا آن‌طور که فکر می‌کنیم تقلب در دانشکده فراگیر است؟ مقصر اصلی کیست؟ امیدوارم از نوشته‌های هم‌دانشکده‌ای‌های خود کمال استفاده را ببرید و کلماتشان عامل جوانه‌ای در فکرهايتان باشد تا پویاتر و آگاه‌تر در چندراهی‌های زندگی‌تان، تصمیم‌گیری کنید.

**یلدایتان مبارک**

## سخن مدیرمسئول

سلام!

خوبی؟

یلدات مبارک

بین من سه تا قانون دارم. یکی از اونا باوره. وقتی من باورت داشته باشم، اونوقت تورو فراتر از چیزی می‌بینم که در نظر بقیه هستی. وقتی تو باور من باشی، جزوی از هویت من هستی و تعالی تو تعالی منه. وقتی باورت داشته باشم، هر لحظه بهت شک می‌کنم و دوباره به تو ایمان می‌ارم. به این‌که تو بهترینی. آدما با باورهاشون تعریف می‌شن. من با تو تعریف می‌شم.

**پویش رو باور کن دوست من**

ممنون که کمک کردی تا این شماره هم به دست دوستان برسه. ببخش که کم و کاست داره

چشم‌هات به روشنی شب، آرامشت به بلندی یلدا



تنهایی که دیگر نباید جایی می‌رفت.

- تو نمی‌روی؟

- تا فردا کسی به من نیازی ندارد فردا همه‌ی آدم‌ها به روز اول برمی‌گردند و مهمان‌های امشب اگر می‌توانستند فردا دوباره می‌آمدند و می‌پرسیدند چرا امشب مثل شب قبل نیست.  
نگاهی به حکمش کرد. حکمش را روی کاغذی این‌گونه نوشته بود:

«در این شب همه فقط باید بخندند، درکنار هم باشند و به یک‌دیگر بگویند که همدیگر را دوست دارند.»

تنهایی راست می‌گفت.

- به آنها می‌گویم که شب گذشته شبی خاص بود.

تنهایی بلند شد: خودت می‌دانی، مسئول پاسخ‌گویی به آنها من نیستم.

- کجا می‌روی؟

- پیش یلدا... یادم نبود، او همیشه تنهاست از این آجیل هم برایش می‌برم، شاید مشکل او را حل کند.

عقل نگاهی دوباره به حکم کرد، باید آن را خاص می‌کرد. در آخر حکم نوشت:

«این شب، شب یلداست.»

## یک حکم خاص

شهرزاد شیرازی



یک حکم خاص

همه، پشت میزی پر از انار و هندوانه و آجیل و شیرینی نشسته بودند. سال‌ها بود که رسم همین بود. هرکسی مشکلی داشت، آن شب می‌آمد و دردش را می‌گفت. آخر، تلخی دردها با شیرینی و هندوانه قابل تحمل می‌شد. - شروع کنید... بگویید مشکلاتتان چیست؟ از همان سر میز بگویید یکی‌یکی...

مهمان اول شروع کرد: مدت‌هاست که آدم‌ها نمی‌خندند و تنها لبخند می‌زنند، خستگی نمی‌گذارد لبخند به خنده تبدیل شود.

بعد از تمام شدن حرف مهمان اول، دومی دردش را گفت: آدم‌ها دیگر با هم دوست نیستند. فقط اسم‌شان را گذاشته‌اند دوست که مجبور نباشند با هم بجنگند.

سومی مشتت آجیل برداشت و گفت: کسی مرا صدا نمی‌زند، شده‌ام یک شکل هندسی قرمز رنگ، کنار یک سری عکس بی‌معنا.

چهارمی تکه اناری را برداشت و گفت: این‌ها را ببینید چقدر درکنار همند... آدم‌ها سال‌هاست که دیگر کنار هم نیستند فقط ظاهرسازی می‌کنند.

پنجمین مهمان دست‌هایش را روی چشم‌هایش گذاشت: هیچ‌کس به طبیعت، واقعی نگاه نمی‌کند. همه از پشت یک شیشه تصاویر را می‌بینند.

مهمان آخر از بقیه مهمان‌ها کمی فاصله گرفت و گفت: آدم‌ها دائما به من پناه می‌آورند. از زیاد کنارشان بودن به تنگ آمده‌ام.

حال که همه‌ی مهمانان حرف خود را زده بودند، نوبت پرسش‌گر سوال بود که راه‌حل را بیاید.

عقل دستش را زیر چانه‌اش زد و به مهمانان نگاه کرد. خنده، دوستی، عشق، هم‌بستگی و تنهایی همه راست می‌گفتند.

باید حکمی صادر می‌کرد. تمام نقشه‌هایش برای انسان‌ها این مشکلات را به وجود آورده بودند. قرار نبود آدم‌ها این‌قدر در کارهای او غرق شوند، فقط قرار بود راحت‌تر زندگی کنند. باید کاری می‌کرد، باید از همان لحظه شروع

می‌کرد. حکمش را اعلام کرد و نوشت و سرش را بالا آورد. همه مهمانان با خوشی بلند شدند و رفتند به جز

## جشن یلدا

ارمغان سرور



### خاستگاه

شب یلدا یا چله (بلندترین شب در نیم‌کره شمالی زمین)، به زمان غروب آفتاب از سی‌اذر تا طلوع آفتاب در یکم دی‌ماه گفته می‌شود که برابر با ۲۱ یا ۲۲ دسامبر است و بسیاری از اقوام آن را مبارک می‌دانند. این شب در نیم‌کره شمالی با انقلاب زمستانی مصادف است و گذشتگان با این باور که پس از شب یلدا با دمیدن خورشید، روزها بلندتر می‌شوند و تابش نور ایزدی فزونی می‌یابد، آخر پاییز و اول زمستان را شب زایش مهر یا زایش خورشید می‌خواندند و آنرا جشن می‌گرفتند.

در رابطه با ریشه نام‌گذاری آن می‌توان اشاره کرد که «یلدا» واژه‌ای سریانی به معنی تولد و «جشن» از کلمه «یسنه» با ریشه اوستایی به معنای ستایش کردن و پرستش گرفته شده است.

### پیشینه و رسوم

ایرانیان باستان این شب را شب تولد ایزدمهر می‌پنداشتند و به همین دلیل گرد آتش جمع شده،



پایکوبی می‌کردند. آنگاه خوانی الوان می‌گسترده و «میزد» نثار می‌کردند. «میزد» نذر یا ولیمه‌ای بود مانند گوشت، شیرینی و حلوا که برای هر مراسم شادی آماده می‌شد.

مردم، گاه شب یلدا را تا دمیدن پرتو پگاه در دامنه کوه‌های البرز به انتظار خورشید می‌نشستند. برخی در مهرابه‌ها به نیایش مشغول می‌شدند تا پیروزی مهر و شکست اهریمن را طلب کنند و شب هنگام، دعایی به نام «نی‌د» را می‌خواندند (دعای شکرانه نعمت) همچنین آنان روز پس از یلدا (یکم دی‌ماه) را «خور روز» یا روز خورشید و «دیگان» خوانده و در آن به استراحت می‌پرداختند.

وجود آجیل مخصوص، هندوانه، انار، شیرینی و میوه‌های گوناگون که اکثراً پدانه هستند (اشاره به اصل برکت و تکثیر) جنبه نمادی دارد و نشانه فراوانی است. همچنین انار و هندوانه با رنگ سرخشان، نمایندگانی از خورشیدند در تاریکی شب.

در این شب هم مانند جشن تیرگان، فال گرفتن با اشعار حافظ مرسوم است. هر منطقه نیز رسومات خاص خود را داشت. به عنوان مثال مردم کرمان تا سحر به انتظار می‌نشستند تا از قارون استقبال کنند، در باور آنها قارون در لباس هیزم‌شکن برای خانواده‌ها تکه‌های چوب آورده، چوب‌ها به طلا تبدیل شده و برای آن خانواده ثروت به همراه می‌آورد.

ایرانیان باستان هزاران سال پیش، گاه‌شماری (شیوه تعیین و تنظیم حساب و زمان) خود را بر پایه «ویهج خور» بنا نهادند (در پهلوی به حرکت ستارگان ویهج گویند) آنها حرکت خورشید را در آبام‌های (برج‌های) آسمان اندازه‌گیری کرده و برای هر آبام نامی ویژه گذاشتند و دریافتند که در آغاز پاییز و بهار، طول روز و شب برابر است. لیکن آغاز تابستان برابر با بلندترین روز و آغاز زمستان برابر با بلندترین شب سال است. از این‌رو آنها گاه‌شماری خود را بر پایه چهل روز یا چله گذاشتند و سال را به ۹ چله یا ماه بخش کردند، در زمان داریوش این چهل روز به سی روز کاهش یافت و ۱۲ ماه پدید آمد که سنجیده‌ترین گاه‌شمار جهان و هماهنگ‌ترین با طبیعت است. از این‌رو زمستان به دو چله بزرگ و کوچک بخش می‌شود. چله بزرگ از یکم دی‌ماه تا دهم بهمن‌ماه است و چله کوچک از دهم بهمن‌ماه تا بیستم اسفندماه.

در فرهنگ ایران همیشه شماره چهل مانند شماره‌های ۷ و ۱۲ مقدس بوده است.

راه‌یابی به سایر ملل جشن زایش خورشید، از ایران به روم و بسیاری از کشورها راه یافته است. شب چله برابر با ۲۱ دسامبر کنونی زادروز فرشته مهر و نخستین روز سال نو به شمار می‌آمده و در

این روز جشن زایش مهر برگزار می‌شد. ۴۰۰ سال پس از تولد مسیح، کلیسا جشن زایش مهر را بجای زادروز حضرت عیسی پذیرفت. زیرا زمان دقیق تولد مسیح آشکار نبود و در نهایت به ۲۵ دسامبر جابه‌جا شد، از این‌رو تا به امروز بابانوئل با جامه و کلاه مغان ایرانی نمایان می‌شود و همچنین رنگ سرخ آن برگرفته از پدیدار شدن روشنایی در این روز است.

**می ستاییم مهر را  
آنکه از آسمان برفراز برجی پهن  
با هزاران چشم بر ایرانیان می‌نگرد  
نگاهبان زورمندی که هرگز خواب به چشم او راه نیابد  
آنکه مردمان را از نیاز و دشواری برهاند**

## گیسوان یلدا

ماهین میرشمس



روزی روزگاری در سرزمین مردمان سخت‌کوش و مهربان، دختری زیبا زندگی می‌کرد. این دختر، صورتی به سپیدی ماه، چشمانی به روشنایی دو ستاره و قامتی چون سرو را دارا بود. اما آنچه از همه بیشتر دیگران را تحت تأثیر قرار می‌داد، گیسوان بی‌انتهای و همچون شب او بود. گیسوانی که اگر انگشتانت را در میان‌شان فرو می‌بردی، انگار دستانت را در نرم‌ترین ابریشم‌ها غرق کرده بودی و وقتی رهایش می‌کردی، آبخاری خروشان از تاریک‌ترین شب‌های عمرت را فروریخته بر زمین می‌دید.

اما این دخترگیسوگمند، از طلسمی رنج می‌برد. دهان به دهان، سینه به سینه داستانش را هر رهگذری در هر گوشه این سرزمین نقل می‌کرد. همه از عبور از جاده‌ای که در انتهای آن کلبه‌ای او وجود داشت، پرهیز می‌کردند. شاید از خود می‌پرسید چگونه طلسمی ست که دختری به چنین زیبایی را در زندانی دور از مردم، حبس کرده‌است؟

موهای همچو شب دختر، قادر بود تا تاریک‌ترین و وهمناک‌ترین نفس انسان‌ها را بیدار کند. لحظاتی بعد از زل زدن به موهای افشان وی، مردمک چشم‌ها، تاریک شده و جز تاریکی و نفرت اندیشه‌ای در فکر و جسم انسان جای نمی‌گرفت. از طرفی، با اینکه از نرم‌ترین ابریشم‌ها هم نرم‌تر بود، هنگامی که کسی تلاش داشت تا تکه‌ای از آن را ببرد، تبدیل به آهنی سخت می‌شد که هیچ شمشیری قادر به بریدن آن نبود.

از این روی، دختر همیشه موهایش را بافته نگه می‌داشت و تنها یک‌بار، آن هم فقط در بلندترین شب سال، خود را در کلبه‌اش حبس می‌کرد و با تاریک شدن

هوا، موهایش را باز می‌کرد و آرام آرام می‌شست و سپس باز آن‌ها را می‌بافت و این کار تا سحر طول می‌کشید.

این ریشه‌ها که حاصل از رویارویی من با شریف‌ترین انسان‌ها در سرزمین‌های مختلف بوده‌است، پیامیزم.

و موی سیاه بی‌انتهای دختر را تک‌تک با ریشه‌های رنگی آمیخت و گره زد و بافت و تمام شب را به بازگو کردن قصه‌ی هر ریشه به صبح رسانید.

دختر گاهی برمی‌گشت و به چشمان تاجر با ترس زل می‌زد. از وحشت اینکه تاریکی، دوباره چشمان کسی دیگر را دربرگیرد، نفسش بالا نمی‌آمد و کل شب سکوت کرده بود و به قصه‌های مردمان شجاع، مهربان، عادل، زیبا و عاشق گوش می‌سپرد.

چشمان تاجر هم گاهی سایه‌ای از سیاهی فرامی‌گرفت اما با قصه‌ی بعدی، کم‌رنگ تر و کم‌رنگ تر می‌شد.

با طلوع آفتاب، کار تاجر هم به اتمام رسید. وی شب تاریک موهای دختر را تبدیل به جشن بلندترین شب سال کرده بود. انگار هزاران هزار، فشفشه و آتش بازی در موهای تاریکش نورافشانی می‌کردند.

حال انگار تیرگی موهای سیاهش شکسته شده بود و از هر برشش، رنگ‌های انسانیت، پخش می‌شد. طلسم شکسته شده بود.

تاجر نفسی از سر راحتی و رضایت خاطر کشید. سپس با تعجب پرسید:

- راستی بانو، اسم‌تان را به من نگفته‌اید.  
- یلدا هستم.

یکی از همین روزهایی که از اقصا شبش نیز بلندترین شب سال بود، تاجر پارچه‌ای، از سرزمین‌های دور، کنار رودخانه‌ای نزدیک کلبه دختر، اطراق کرد تا کمی استراحت کند.

دختر که آمده بود سطل‌های آب را برای مراسم شب‌نشینی‌اش پر کند، با تاجر روبه‌رو شد. با خجالت پارچه‌ای که بر سر خود کشیده بود را نزدیک‌تر کرد. اما مردتاجر او را دیده بود و یک دل نه صد دل عاشقش شده بود. مرد تاجر جلوتر رفته و سر صحبت را با وی باز کرده و در پرکردن سطل‌های آب نیز به او کمک کرده بود.

دختر هم دل به دریا زده و در مورد طلسمش با او سخن گفته بود. آن‌ها تا غروب آفتاب مشغول بردن سطل آب‌ها به کلبه بودند و زمانی که آفتاب کاملاً پشت کوه‌ها پنهان شد، دختر با چشمانی دردمند از تاجر خواهش کرد که آنجا را ترک کند. اما تاجر تصمیم خود را گرفته بود. نمی‌خواست شب دیگری از عمر این دختر، تنها در این کلبه مفلوک بگذرد.

هرچه دختر خواهش کرد، تاجر قبول نکرد. پایش را در یک کفش کرده بود و می‌خواست موهای دختر را ببیند تا شاید بتواند چاره‌ای برای رهایی دختر از طلسمش بیاندیشد.

می‌خواست به درد و رنج این دختر پایان بخشد. در آخر دختر قبول کرد. پارچه را از سر برداشت و موها را باز کرد. موها چون باران پاییزی، آهنگین و رقصان بر روی زمین ریخت. نفس‌های تاجر از آن زیبایی خیره‌کننده به تنگ آمد. دختر با نگرانی نگاهی به چشم‌های تاجر انداخت. چشم‌های تاجر در حال سیاه شدن بود، اشک در چشمان دختر حلقه زد، اما درست در همان هنگام، تاجر نگاه از موهایش برگرفت و به صورتش نگاه کرد. سیاهی، کم‌کم از بین رفت و باز سفیدی چشم نمایان شد، اما باز هم می‌شد ردپای تاریکی را در چشمان تاجر دید.

دختر زبان باز کرد که باز از او خواهش کند که کلبه را ترک کند اما تاجر وسط صحبتش پرید:

- من عادتی دارم، در سرزمین‌های دور و نزدیک که سفر می‌کنم، آدم‌ها و انسان‌های شریف زیادی را می‌بینم و می‌دانی چگونه آن‌ها را به یادگار در قلب خود نگه‌می‌دارم؟ از آن‌ها تکه‌ای نخ طلب می‌کنم.

و از خورجینش، جعبه‌ای درآورد که پر از ریشه‌های رنگارنگ بود.

- هرکدام، ریشه‌ای به رنگ سرزمین‌شان به من می‌دهند، ریشه‌ای به رنگ دوستی، ریشه‌ای به رنگ عدالت، ریشه‌ای به رنگ عشق...

حال من می‌خواهم، موهای شما را، ای بانوی بزرگوار، با



او سعدی است. تو کیستی...؟!

ظلمات به در آید. قدحی برفاب بر دست و شکر در آن ریخته و به عرق برآمخته، ندانم به گلابش مطیب کرده بود یا قطره چند از گل رویش در آن چکیده.»  
او حتی به اندازه جویی هوا بلعیدن، دهان به پرسش از من باز نکرده و حتی همان قدر هم به من گوش نکرده است. او اینها را نکرده است و از زبان من می نویسد. بیش تر از هر کس از زبان من می نویسد. این ماوراءالطبیعه نیست که، خود طبیعت است. هرکسی از زبان کسانی می نویسد. من می خواهم از تو بنویسم تا هم من و او را بفهمی، هم من دیگر بوی مرگ ندهم و از پاییز بگویم و بنویسم و از شور هم و از امید بازنده‌ی زیر مشتی و لگد گوشه‌ی رینگ هم. تو بگو! بگو تا با دست نگارین تو از «عمر از سر گرفتن» بنویسم.

«... فی الجمله شراب از دست نگارینش برگرفته می بخوردم و عمر از سر گرفتم.  
خرم آن فرخنده طالع را که چشم بر چنین روی او افتد هر بامداد مست می بیدار گردد نیم شب مست ساقی روز محشر بامداد»

شیوه‌ی نگارش وامی است از یاسین حجازی.

حتی نمی دانم از چه بنویسم. بهانه‌ی نوشتن فراوان است اما عاجزم بدان جهت که نمی دانم از چه بنویسم. نمی توانم از شور آدم‌ها در پاییز بنویسم. من نهایتاً می توانم در هم صحبتی طولانی‌ای از پاییز بپرسم که «کلیشه» بودن چه حسی دارد؟ لازم است این همه از آن بترسم؟ هرکسی که توان گفتن داشته از پاییز گفته و درست هم گفته. کدام یک از ما حاضر است بگوید که پاییز دلش - گیرم به ضخامت برگی از همین گاه‌نامه که دست توست - نازک تر نمی شود؟ اصلاً فرض بر آن که چنین نشود، تو حاضری از میان ما دستی بلند کنی و غر بزنی که «اصلاً پاییز چیست دیگر؟» غر اگر زدی، پای این خواهی ماند که بگویند «کز طبع جانور»ی که اگر غر بزنی هستی؟

پس نه! پاییز گوشه‌ی رینگ را نجات اگر نمی دهم که نشدنی است، مشتی به صورت زرد و قرمزش هم نمی زنم. به من بگو از زرد و قرمز پاییز که نمی گویم، پس از چه بگویم؟ از «سیاهی» بگویم؟ از «کتاب» بگویم؟ از «مرگ»، از «زندگی» بگویم؟ از «مرگ کتاب»، از «مرگ و زندگی»، از «مرگ زندگی» بگویم؟ از چه بگویم که نه گونه‌ی خیس و لطیف پاییز خونین تر شود، نه ملال انگیز باشم و سیاه و نه بوی مرگ بدهم؟ از کویی و یا گلستانی که در ایام جوانی از آن گذشتی؟ از باب پنجم؟ از «در عشق و جوانی»؟

«یاد دارم که در ایام جوانی گذر داشتم به کویی و نظر با رویی در تموزی که حرورش دهان بخوشانیدی و سمومش مغز استخوان بجوشانیدی. از ضعف بشریت تاب آفتاب هجیر نیاوردم و التجا به سایه دیواری کردم مترقب که کسی حر تموز از من به برد آبی فرو نشاند که...»  
دیدي چه عاجزم؟ این همه آسمان به ریسمان بافتم که از چه بگویم و هیچ نگفتم و او هر چه خواست گفت. این که من کجا و او کجا را خوب می دانم، دلیلش را هم. من از «ضعف بشریت» تاب هجوم افکار نیاوردم و التجا کردم به پرسیدن از تو که حرارت مغز و زبان و دلم را فرونشانی. تو تاب کدام آفتاب نیاوردی که التجا به سایه‌ی سکوت کرده‌ای؟ من از تو می پرسم چون تنها دچار ضعف بشریتیم که ضیف بشریتیم. من که تمایلی به گفتن از پاییز ندارم از تو می پرسم تا از پاییز بگویم. تا من که سیاه می بینم و فکر می کنم از سیاهی و ظلمت نگویم.

«... که همی ناگاه از ظلمت دهلیز خانه‌ای روشنی بتافت؛

یعنی جمالی که زبان فصاحت از بیان صباحت او عاجز آید. چنان که در شب تاری صبح برآید یا آب حیات از

# تقلب

## پوشش

۴. سریع باشید. سعی کنید در حداقل زمان ممکن فکر کنید، تصمیم‌گیری کنید و عمل کنید.
۵. آمادگی حل بحران داشته باشید. یعنی اگر احیانا تقلب شما به نتیجه نرسید یا خللی در آن ایجاد شد، به سرعت راهی جایگزین برای آن برگزینید.
۶. بر اعصاب خود مسلط باشید. اگر یار شما در تقلب چقر از آب درآمد یا مراقب چقر بود، سعی کنید عصبانی نشوید و عنان کار را از دست ندهید.

در زمان تقلب چه احساساتی داشته باشیم  
سپهر آخوندی

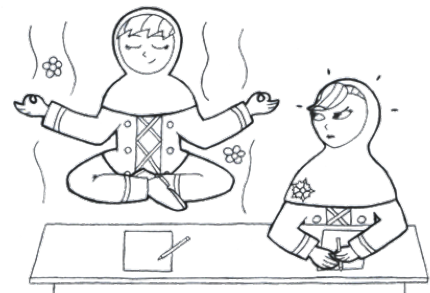


۷. اگر وقت کمی از زمان امتحان باقی مانده و شما هنوز آنطور که می‌خواسته‌اید نتوانسته‌اید تقلب کنید، ناامید نشوید. با این کار فرصت‌های باقی مانده را نیز از خود دریغ می‌کنید.

قطعا رعایت کامل نکات بالا فاکتوریست که فقط با تمرین زیاد به دست می‌آید. و همچنین توجه کنید رعایت همین ریزه‌کاری‌هاست که تقلب کردن را سخت می‌کند.

به راستی، در زمان تقلب باید چه احساساتی داشته باشیم و در چه شرایط ذهنی باشیم؟ پاسخ به صورت زیر است:

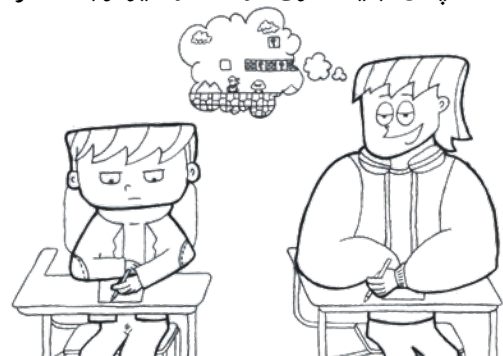
۱. آرامش داشته باشید. اگر هول کنید یا از خود اضطراب نشان دهید خیلی زود مراقب را متوجه خود می‌کنید. این آرامش را باید وقتی که مراقب به شما نزدیک می‌شود هم حفظ کنید؛ چون اگر دستپاچه شوید همه چیز خراب می‌شود.



۲. جرئت داشته باشید. همیشه شجاعت تقلب کردن و ریسک‌پذیری آن را داشته باشید.



۳. تمرکز داشته باشید. باید در آن واحد حواستان به چند چیز باشد. پس نباید غرق در افکار غیرمرتبط خود شوید.



تقلب، یک بررسی شخصی - موضوعی

بهداد منصوری



خب... من خیلی تو دبیرستان و همین دانشگاه تقلب کردم. معمولا با اون تکنیک کلاسیک نگاه کردن به برگه نفر بغلی. بعضی وقت‌ها هم روی یه تیکه کاغذ یادداشت می‌نوشتم، یا توی ماشین حساب ۸۲-ti پدرم فرمول ذخیره می‌کردم و فکر کنم یه بار هم یکی از دوستانم برگه آزمون رو قبل از جلسه بدست آورده بود ولی قضیه مال دوران راهنماییه.

من بیشتر تو آزمونا و تکلیفا تقلب می‌کردم. هیچوقت تو ارائه‌ها و پروژه‌های پایان‌ترم این کار شنیع رو انجام ندادم. هیچوقت. مثلا هیچوقت مستقیم کد یک نفر رو ورنداشتم چون که این حس که مچت رو بگیرن که کد دزدیدی به نظر بدترین چیزی میاد که تو دانشگاه می‌تونه سر یه نفر بیاد. با این استثنا که برای کلاس فارسی آقای مقصودی، ارائه‌ی دوستم رو راجع به حافظ تحویل دادم ولی بیخیال خود یارو هم از ویکی‌پدیا برداشته بود.



من زیاد زمان نداشتیم که به این موضوعا فکر کنم. شاید چون که موقع خود تقلب تلاش می‌کنم زیاد بهش فکر نکنم. شاید... چون که اون موقع فکر می‌کنم جمله‌ی قدیمی «متقلبا هیچوقت قسر در نمیرن» فقط به دروغه برا آدمای ساده‌لوح. چرا؟ چون که... من تقلب کرده‌ام! و... قسر هم در رفته‌ام! البته من واضحا هیچکس رو ترغیب به تقلب نمی‌کنم: صرفا تقلب بخشی از زندگی ماهاست که بنظرم ارزش بحث بیشتری داره. خیلی ساده‌است: تقلب کردن یعنی ناصادقانه رفتارکردن برای بردن منفعت. تو دبیرستان چه منفعتی بود که من می‌خواستم (یا فکر می‌کردم که می‌خواستم)؟ خب، وقتی که مدرسه می‌رفتم هدف اصلی یادگیری نبود. هرچند نمی‌گم مدرسه رفتن کار اشتباهیه؛ هدف مدرسه این بود که نمره‌ی خوب بگیری، تا بعد تست زدن یاد بگیری تا بتونی بری به دانشگاه خوب تا فارغ‌التحصیل که شدی، اون برتری ثابت شده‌ی شغل-خوب-داشتن رو به دست بیاری.

این سیستم هدف گذاری خیلی واضحه. مشکلش اینجاست که هیچ جا گفته نشده «با صداقت نمره‌ی خوب بگیری»! تنها دلیلی که بخوای صادق باشی اینه که نخوای ریسک کنی که مچتو بگیرن که چوب لا چرخت بره. و این... مسخره‌است!

با این که برای به هدف رسیدن هیچ ایراد اساسی‌ای در تقلب ندیدیم، و با اینکه تقلب کردیم که به اونجا رسیدیم و به شغل خوبم گرفتیم و تو دنیایی که تقلب خیلی خیلی عادی شما رو به به شغل خوب می‌رسونه، حالا ما تو شغل هامون به یسری اخلاقیات مستحکم پایبند می‌شیم و خودمونو می‌گیریم... این به اون معنا نیست که ما همون (...‌هایی شدیم که نمی‌خواستیم بشیم؟

من بعضی وقتا می‌خندم درموردش. تو مترو یا همین جوری که تو خیابون راه میرم و مردم بهم عجیب نگاه می‌کنن ولی این از اون مسخرگی‌های زندگیه که اونقد خنده داره که همیشه خودتو نگه‌داری.

شما می‌تونین منو مقصر بدونین. ولی فقط من نیستم! تنها آماري که به دست آوردم اینه که خودبه‌خود شوک‌آور: سال ۱۹۹۷ قبل از اینکه سیستم فعلی ورودی دانشگاهی آمریکا وجود داشته باشه، از ۱۸ هزار نفر در ۹ دانشگاه ایالتی پرسش شد و نتیجه نشون داد که ۳ تا از ۴ تا - دوباره میگم - ۳ نفر از هر ۴ نفر برای رسیدن به دانشگاه تقلب کردن و شما می‌تونین همه‌ی اونها رو هم مقصر بدونین! این اپیدمی تقلب تو مدرسه، تو علم تو ورزش... به چیزیه که همه‌مون درش دخیلیم. هیچوقت این چیز مسخره رو باور نباید کرد که «فقط من در برابر عملم پاسخگوام» یا «فقط تو در برابر عملت پاسخگویی» چون که همه‌مون در برابر تقلب - همه‌مون - مسئولیم.

تصور کنین منه شونزده‌ساله به آزمون فیزیک دارم و سود و ضرر تقلب کردن رو بررسی می‌کنم. اگه مچمو بگیرن، شاید نمره صفر برام رد کنن و زنگ بززن به بابام یا اینکه بعد از ظهر نگهم دارن مدرسه. خب... نکه داشتن تو مدرسه چیز خاصی نیست. زنگ زدن به بابام یا مامانم یکم تلخه ولی اونا فقط میخوان من نمره خوب بگیرم و معلما و مدرسه هم همینو میخوان! پدر مادرم علاوه بر اون، میخوان که من موفق بشم پس اگه مچمو نگیرن، من پیروزمندان تونستم به اون موفقیتی که خودم و پدر مادرم میخوان که به شغل خوبه، نزدیک بشم! تقلب به روشیه که توی همه‌ی طبیعت دیده میشه که برای اینه که به ارگانسیم، بتونه به برتری نسبت به بقیه بگیره بدون اینکه بابت این کارش هزینه بده. باکتری‌ها تقلب می‌کنن، ماهی‌ها تقلب می‌کنن، قارچ‌ها تقلب می‌کنن. ما تقلب می‌کنیم... دوپینگ کردن، زیرپا گذاشتن رژیم غذایی و... خیانت به شریک زندگی‌مون. خب، خیانت به چیزیه که برای ما غیرممکنه که براش دلیل تراشی کنیم چونکه خیلی ساده‌است که ببینیم چرا سواستفاده از به رابطه برای نفع شخصی اشتباهه مخصوصا وقتی که داریم از چیزی به شکنندگی اعتماد به نفر دیگه سواستفاده می‌کنیم. اون هم کسی که نه فقط اعتماد کرده، بلکه از لحاظ احساسی به ما وابسته‌ست، و اون هم برای به چیز خیلی گذرا و الکی. وقتی که دیدمون رو از این سیستم آموزشی مشکل-دار گسترده‌تر کنیم، خیلی واضح میشه که بنیان همه‌ی تقلب‌ها چیه. leverage کردن به نفر دیگه برای نفع خودمون. و همه می‌دونیم چجور هرماها کار می‌کنن. وقتی یکی میاد بالا، یک نفر، یک جایی، یک جوری، هرچند شاید نفهمه از کجا خورده، میاد پایین. فکر کنم معنای اینکه متقلب ها هیچوقت قسر در نمیرن همینه. اگه شما باهاش تو دنیای بیرون قسر در برین، حتی اگر از عواقب عملتون آگاه نباشین، هیچوقت نمی‌تونین واقعا تو وجدان‌تون ازش قسر در برین و همیشه می‌تونین که به نفر بالاخره صدمه دیده. ولی برای خاطر به پایان صادقانه‌تر از همه-چی-خوبه-همه-چی-بهتر-میشه برای این متن، بزارین از شما <به شما اشاره میکند> یک سوال پیرسم. شما می‌تقلب <به شما اشاره می‌کند>

آیا شما قسر در رفتین؟



## تقلب چیست و چرا؟

پارسا انعامی



هم‌بستگی و اتحاد و زدایش کدورت‌ها شود. به این صورت که شخصی که تابحال از وجود خارجی وی مطلع نبودید، به طرفه‌العینی مقابل شما ظاهر شده و چنان با شما شیوه‌ی دوستانه‌ای اتخاذ کند

که دوست صمیمی شما اپیلاسیون شده و اذعان می‌دارد که «یا خالق سمندر، اگر من دوستش هستم، پس این چیست؟» با این مقدمه همچو دیوار مستراح بر سر شما خراب شده و به محض دریافت پاسخ سوالات تکلیف از گستره‌ی هستی محو شده، به نور تبدیل شده و در فضا منتشر می‌شود و همان قدر از وی اثر می‌ماند که از پوست پلک چشم چپ جسد ۱۴۰ ساله.

البته اگر در سنگر مقابل قرارگیریم، به جنبه‌های دیگر قضیه هم برمی‌خوریم.

من‌باب‌مثال شما از کسی تکلیف می‌خواهید اما وی به شما تکلیف نمی‌دهد،

ممکن است ابتدا از این موضوع سر در زانوی غم چپانده و گل یعقوب پیامبر در امر گریستن را بخوابانید، لکن در پس این امر عللی نهفته است که شاعر در این باب گفته «چشم دل باز کن که جان بینی، غم مخور»

مثلاً شما احتمالاً شیوه چشمش که فریب جنگ داشت را هنگام تسال شما برای تکلیف، ندیده بودید، وگرنه غلط می‌کردید آن را صلح می‌انگاریدید.

یا حتی امکان دارد خود وی تکلیف را از شخص ثالثی چپاول کرده و می‌داند اگر شما را هم پای خوان رنگین تکالیفش میهمان کند از همه شما تقلب گرفته و دهان شما به غایت مورد عنایت واقع می‌گردد.

از دیگر فواید این نوع تقلب می‌توان به تقویت ادبیات و قوه تخیل فرد اشاره کرد.

به طوری که برای به بیراهه کشاندن مصححان یک جمله ساده را به نحوی تغییر می‌دهید که حداد عادل و فردوسی طی اقدامی مشترک دست در دست هم از بالای آبشار نیاگارا به پایین می‌پرند تا مرحله ۵۰ بازی نهنگ آبی را به آخر برسانند.

بعضاً مشاهده شده در حین تقلب برای فرار از چشمان تیزبین و ریزبین تدریس‌یاران گرام با تغییراتی اساسی چند و چون مطلب را مورد رحمت واقع کرده و مرزهای علم را (با در نظر گرفتن  $g=9/8$ ) سوار بر اسنپ حدود ۱۴/۳ کیلومتر جابجا گردانیده‌اید.

واضح و مبرهن است که کار گروهی رجحان دارد بر کار فردی و نقل است که «امرهم شوری بینهم» و «یک دست صدا ندارد» و غیره و چه جایی بهتر از فضای علمی و دوستانه‌ی دانشگاه برای این کار؟ کافی است در

با عرض سلام و طول احترام خدمت شما خواننده‌ی گرامی و ضمن تشکر از خانواده‌ی محترم رجیبی!

اصولاً بحث تقلب از بحوث اساسی زندگی انسان شمرده می‌شود.

به طوری که اولین حرکت انسان روی زمین تقلب بوده؛ یعنی همان زمانی که نمی‌دانیم هابیل با بیل قابیل را کشت یا قابیل با بیل هابیل را...

علی‌ای حال همواره این پرسش بر مخیله‌ی هر جنبنده‌ای نقش می‌بندد که تقلب خوب است یا بد؟

تقلب اصولاً به سان حسی در آدمی رخنه می‌کند، در مواقعی که باید فعلی را به عینیت برسانید لکن این مهم از دایره‌ی توان شما خارج است.

لذا وارد مثلث توان خود می‌شوید که وادی تقلب است. در این لحظه‌ی ملکوتی شما وارد نسخه بتای خود شده و قابلیت‌هایی جدید در خود کشف می‌کنید که از این‌که نمی‌دانستید این مشخصه در آستین‌تان گنجانده شده پرهائیتان می‌ریزد.

فی‌المثل، قدرت دید چنان قوی می‌شود که پوز عقاب را به گونه‌ای به خاک می‌مالد که زان پس عقاب را نتوان یافت مگر در دل کویر لوت در حال فرو کردن شن در چشمان خود.

یا شنوایی چنان افزایش می‌یابد که خفاش پس از آن روزی ۱۲ ساعت پی‌درپی با هدفون‌های اصل اپل مترو گوش‌جان به ترانه‌های داریوش بسپارد.

من حیث‌المجموع می‌توان استنتاج کرد که تقلب برای آدم مفید است و این پیام را به اطبای غربی و استکبار جهانی که از روی باد هوا گفته‌اند در روز سه لیوان شیر به خندق بلایتان حواله کنید تا سالم بمانید، می‌رسانیم و می‌گوییم «شیر سیری چند؟ ما خودمان تقلب مذگان داریم.»

از قدیم هم گفته‌اند «تن آدمی شریف است به جان آدمیت» که البته ارتباط چندانی با موضوع ندارد اما دانستن آن خالی از لطف نیست، چه بسا روزی با همین بیت در امتحان ادبیات تقلب کنید و رستگار شوید.

تقلب عرصه‌ها و جنبه‌های متفاوتی دارد که شرح همه در این مقال نمی‌گنجد، بلکه هر یک متنی می‌طلبد بس طویل. لذا تنها انگشت انتخاب خود را در جنبه درسی آن فرو می‌کنیم که خود آن هم بخش‌های مختلفی دارد. تقلب در تکلیف به صورت بالقوه می‌تواند موجب



گروهی عضو باشید که یک نفر کار را کرده و نفرات دیگر وی را با دست و جیغ و هورا تشویق کنند. به طوری که صدای یک دست بلند شود، چه بلند شدنی. هر که هم بگوید شما دارید تقلب می‌کنید، بنده به ایشان می‌گویم خیلی خری.

این امر خیر اما با آمدن نمرات و کم تر شدن نمره‌ی همان «یک دست» از دوستان عزیز می‌شود که صرفاً «صدا» ایجاد کردند به تراژدی دردناکی بدل می‌شود.

در باب امتحانات بگویم که هرچه گویم کم است. پژوهشگران با مطالعه ۲۱۰ سالن امتحان در ۲۱۱ دانشگاه کشور به این واقعیت موافق رسیدند که تله پاتی وجود دارد! طی مشاهدات آنها دیده شد فردی از ته سالن امتحانات با اشارت چشمی نه تنها نیمی از پاسخ‌ها را به فرد دیگری در سمت دیگر سالن رسانده بلکه سوالاتی را هم درخواست کرده است.

در پرسش و پاسخی که با این دانشجویان به عمل آمده بود، آن‌ها الگوی خود را حضرت لسان‌الغیب، حافظ شیرازی معرفی نمودند و خاطرنشان کردند که خواجه‌ی شیراز، با این که لسانش غیب بوده، کار خود را به نحو احسن راه می‌انداخته و یک بار چنان موهای زائد حضار از نحوه‌ی ارتباط وی با دیگران ریخته که خود حضرت می‌فرماید «در نظر بازی ما، بی‌خبران حیرانند»

همچنین اثبات شده در طول برگزاری امتحانات، گستره‌ی دید دانشجویان از ۱۸۰ درجه به ۲۱۰ درجه افزایش می‌یابد، به گونه‌ای که هم برگه‌ی اطرافیان را به دقت و شدت می‌بینند، هم تحرکات ارضی مراقب امتحان را رصد می‌نمایند.

مع الوصف از اینها گذشته، تقلب هنری است که همه کس ندانند و هرکس نتواند.

پس با شعار افراد متقلب، به زندگی ادامه می‌دهیم و آن را مستقیم به کُنه دل و جانمان فرومی‌کنیم که بدین شرح است:

«روزی خودم تکالیفیم را می‌نویسم، فوراً نه ولی حتماً»

ایام به کام و تقلب عالی مستدام

اعترافات، به سبک ژان ژاک روسو  
به نشر بیهقی  
مهدی صدوقی



### دیباچه:

من این حجم از ثقل سخن از برای آن راندم که سادگی را توان حمل بار این اعتراف نبود. در باب تقلب بیایست همان اول روی اشارت کرد که اساسش از برای عجز است. سبب به آنکه استاد تکلیفی بر قفای محصل می‌انگارد که وی را توان حل این تکلیف بسیار مشکل می‌آید. حال آنکه در کلاس درس، گویی پشه در هوا بجنبند و چغز بر روی آب بدود ولی استاد درس را آن‌گونه که پروژه را تعریف کند، کیفیت را ابتیاع نکند و نه اینکه نکند حتی انبانانش (همون تی‌ای شما) نیز این مهم را رعایت نکند. حال آنکه عجب فراوان، از آن روی است که آنان نیز خود روزی دانشجوی بوده‌اند ولیکن گویا این دنیای غدار آدمی را وابسته به حطام بی‌ارزش دنیا کرده (همون ریکام) است. ای برادر که با من هر چه کرد آن آشنای تدریس‌یار کرد.

یاد دارم که روزی مهم، روزگار در دانشکده ما آن بود که همگان پروژه خویش تحویل استاد نمایند و مرا هیچ از آن پروژه دست‌آوردی نبود، ولی هنگامه‌ای سراسر ز تنش تمام وجود مرا دربرگرفته بود. حالتم این‌گونه به روایت است که سراسیمه در سایت می‌دویدم از برای کسب اطلاع از چگونگی حال استاد و تحویل هر پروژه. در همین حس و حال تو گویی سر در جیب مفارغت فرو برده بودم که این‌بار خبری از چیدن گل برای دوستان نبود، بلکه دست استاد بود که گریبان گرفت و اینجا بود که گفتم: سنده جویدم آموزگارا که چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم ولیک گویا زمان از دست برفته بود.

گفت: بیار آن پروژه ماشین حساب و ادیتورت را و بیش از این ژاژ مخای. مرا هول دربرگرفت لکن پروژه سال پیش را تحویل آن بزرگوار کردم و او نیز بسی خوشش آمد و گفت: احسنت چنین خوبی چه برایی گفتم: مشک آن است که خود بیوید نه آنکه... سخن تا تمام نکرده بودم، استاد گفت: فشار کمتر گوی. تو را هیجده دهم و اگر پروژه امتیازی را برایم به ارمغان آری، بیستت از حالا در پرتالم محفوظ است. مرا که همان هیجده نیز از سر زیادت بودی، لبخندی ملیحانه بر پیکره استاد بینداختم و گفتم: چشم و آن چشم همانا و نمره بیست من همانا و تحویل آن پروژه همانا (توصیه‌نامه: پروژه تکراری برای درس‌های

کیفی و مهارت‌سنجی تعریف نکنید!!)

شایسته بود، بر جوانب آن پروژه احاطه لازم را کسب کنم، وارد اتاق استاد شدیم. پس از استنطاقات فراوان استاد از جانب هم‌گروهی، استاد چنان بازی که گویی موش بدیده نگاهی بر من کرد و گفت: خب این همه را که این گفت: پس تو را چه سهم بود در این پروژه؟ مر استاد را گفتم: میازار موری را که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است - نخیبیر معلومه که این نگفتم-

گفتم: بنده را چون تبحر کافی چونان دوست حاذقم در توان نبود، بیشتر کسب علم در محضر ایشان بکردم و لی آت ماجرا را بزدم. ناگه استاد با نگاهی سرشار از تحسین مرا گفت: احسنت تو را از برای صداقت نمره کامل از این پروژه دهم که پیش از این چنین راست‌گویی را، حتی از زمان عمار نیز ندیده بودیم. (ضمن اینکه بماند از حالات چهره ی دوست من در حین این مکالمات ولی بایست اشاره کنم که تکنیک پرچم سفید همیشه جواب نمیده)

زین قسم رویکردها و ماجراها مرا کم نبود. گر بخواهم تمام این داستان از برایتان شرح دهم، این مجمل را ننگد. لذا همین قدر باشد تا کفایت آید شما را.

## در دفاع از متقلبین

سینا بهارلوی



۱- صحبت کردن از تقلب بی آن که پیرامون جایگاه اصلی آن در منظومه‌ی خیر و شر، عدالت، اخلاق، قانون، مجازات و حقوق سخن به میان آوریم، در بهترین حالت موجب تکرار شعارها و مواضعی می‌شود که به طرق گوناگون از استاد و دانشجو و تدریس‌یار و ناظم و مدیر و معلم در طول سالیان تحصیل‌مان شنیده‌ایم. از آن‌جا که این شعارها هیچ کمکی به شناخت پدیدارشناسانه‌ی تقلب نمی‌کند و تکرار هزاران‌باره‌ی مکررات است، آن‌ها را وامی‌گذاریم.

۲- در ابتدا باید سرقت علمی، دستاوردهای صنعتی و هرگونه دخل و تصرف در اموری که موجب دستبرد به شهرت و ثروت بالقوه‌ی افراد می‌شود را از تقلب‌های مشارکتی و رایج در میان دانشجویان جدا کنیم.

تمامی نظام‌های اجتماعی موجود، اصل «مالکیت خصوصی» را به عنوان زیربنای دستگاه حقوقی و قضایی خود پذیرفته‌اند. ممکن است که بتوان این اصل را زیر سوال برد (کما اینکه ژان ژاک روسو که تمدن را موجب فساد آدمی می‌دانست معتقد بود که فساد و تمدن از جایی شروع شد که شخصی برای اولین بار فریاد برآورد که

یاد دارم شبی چشمم نخفت. برآشفته دیدم که یکی از دون‌پایگان معرکه علم به‌گونه‌ای دارد عرصه دانش را فراخ می‌کند که تو گویی "گفتم این شرط آدمیت نیست، مشروط را این‌چنین تکاپو و مرا هیچ" پس قیام کردم، چه قیام کردنی!؟

{پروژه ی AP ما یه بازی بود که قرار بود دوستم بزنه ولی چیزی که صبح تحویل آورده بود رو اگه تحویل میدادیم صفر از دهام نمیشدیم}

فردای آن روز تحویل پروژه مغپچه‌ای (همون تی ای شما) را دیدم، خوشحال که من تمامی تقلب‌های شما را آشکار میسازم ای بیچارگان، هیچ‌کس را توان در اغوای من نیست. با پوزخندی دو پروژه یکسان را به گونه‌ای تحویلش بدادم که تو گویی "پس شد آنچه شد".

ختم ماجرا به این نشود از برای عبرت تمام مغپچگان پس از ثبت نمرات سراغ وی رفتم. گفتمش "هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان! - نه اینو نگفتم، چرا باید اینو بگم اصن- گفتمش: بدان که دو پروژه همسان تحویل بدادم، ناگه دیدم چنان نیم راست می ژکید و دندان به خاییدن گرفته‌بود که گویی از زمان بوسهل چنین ژکیدنی سبقه نداشت. (شخص نامبرده یکی از تدریس‌یاران سمج هشتاد و نه ای بود. سعی کنید مته قلی نباشید، آخر و عاقبت نداره کلن)

یاد دارم به هنگام اعتراض امتحان "فلوچارت" یکی از دوستان را حضور در دانشگاه میسر نبود. پس همی مرا سپرد تا داد او از استاد بستانم. من نیز درفش‌کاوایی به دست، دادش بستاندم ولیک هنوز نمی‌دانم چرا آن استاد نمره من را زیادت بیشتر کردی که نمره دوست مرا!! (اون درس کلن خوش گذشت)

یاد دارم درسی را بیفتاده‌بودم و مرا طاقت پاس کردن دوباره آن درس در وجود نبود - لکن انقلابی عمل کردم- برفتم به سراغ استاد. وی را گفتم: مرا به روز امتحان نمی‌هلیدن استاد گفت: بار دگر بود تو را چه شده بود گفتم: مرا حال مساعد نبود لیک شما را خواستارم نمره میان ترم را اسکیل دهید بر نمره پایانی من، باشد که در زمان مناسب جبران کنیم، نمره همانا ولی جبران من ناهمانا (این حرکت دیگه حرکت سوخته محسوب میشه لذا هیچ وقت فکر نکنید که می‌تونید از این متود استفاده کنید)

دائما یکسان نباشد حال دوران یا تکنیک پرچم سفید:

یاد دارم صبح تحویل بود و مرا هیچ از پروژه آگاهی نبود و هم‌گروهی مرا نیز عجله‌ای عظیم در نشیمنگاه بود برای تحویل، لکن زمان این‌بار مرا فرصت نداد تا آن‌گونه که



«این مال من است». به علاوه بسیاری از متفکران دیگر مالکیت خصوصی را ذاتا موجب نابرابری و بی‌عدالتی می‌دانند و فقر و تبعیض را فرزند ناخواسته و غیرقابل اجتناب آن معرفی می‌کنند.

اما به هر روی تا زمانی که جوامع بشری این اصل را به عنوان اصلی حقوقی پذیرفته‌اند، دخل و تصرف در مال و اموال دیگران بدون رضایت فرد (اموال مادی یا معنوی اعم از کالاها، پول، اعتبار، مقالات و...) از جنبه‌ی حقوقی و قانون مدنی محکوم و قابل پیگرد است و بنابراین هرگونه بحث بیشتر در این موضوع مرتبط است به بحث پیرامون مالکیت خصوصی، که خود نوشتار بلندبالا و جداگانه‌ای طلب می‌کند.

۵- تفسیر عمل تقلب بر اساس اخلاق دین‌محور و الهیاتی و گره‌زدن آن به اعتقادات دینی و یا «انسانیت» گزافه‌ایست که بی‌شک از ضعف استدلال‌ها و عجز مخالفان این‌گونه تقلب نشئت می‌گیرد و سعی می‌کنند ضعف استدلالی خود را پشت اقتدار اخلاق و ارزش‌های الهی پنهان کنند که عملی ناپسند و سواستفاده‌ی آشکار از اخلاق مبتنی بر دین است. جالب است که هیچ عبارت دینی پیرامون تقلب به طور مستقیم ارائه نشده است و تحریم‌کنندگان تقلب با گره زدن آن به دروغ و خیانت و ... استدلال‌های خود را توجیه می‌کنند که پایه و اساس محکم و قابل استنادی ندارد. هرچند در چارچوب اخلاق فضیلت‌گرا می‌توان انتقاداتی را پیرامون تقلب مشارکتی مطرح کرد. این نوع اخلاق بیشتر در میان جوامع قدیمی‌تر (مثلا میان یونانیان باستان، رومیان، ایرانیان باستان، اعراب و...) مشاهده می‌شود. در میان این جوامع فضایل شرافت، غرور و شجاعت اساس اخلاق را تشکیل می‌داده است. از آن جهت که تقلب اغلب با پنهان‌کاری از دیگران صورت می‌گیرد ناقض فضیلت شجاعت است. از جهت دیگر خواهش و تمنا از دیگری برای کمک‌رسانی، منافی غرور و شرافت است. در قرون اخیر که بشر به اصطلاح متمدن شده است و غرور و شرافت و شجاعت معنای اصیل خود را آن طور که مثلا در جنگ‌های میان اعراب یا میان مراودات یونانیان شنیده‌ایم، از دست داده، این نوع انتقاد هم کم‌رنگ شده است. هرچند از این منظر چاپلوسی کردن برای مقام بالاتری مانند استاد به مراتب شنیع‌تر است و بیشتر از تقلب مشارکتی ناقض شرافت و غرور است. هرچند می‌دانیم که اغلب سینه چاکان مبارزه با تقلب، تملق و چاپلوسی را نه جرم می‌دانند و در بیشتر موارد از مورد چاپلوسی قرار گرفتن لذت وافر می‌برند. بنابراین نگارنده استدلال‌های فضیلت‌گرایانه‌ای را که در اخلاق پهلوانی خودمان، یا نجیب‌زادگان و شوالیه‌های اروپایی می‌بینیم از دهان چنین افرادی به هیچ روی نمی‌پذیرد، هرچند که به عقیده‌ی نگارنده یگانه‌موضوعی هستند که می‌توانند تقلب مشارکتی را به طور جدی نقد و بی‌اعتبار کنند. اما زمانی معنا دارند که از دهان شوالیه یا پهلوان و جوان‌مردی شنیده شوند. حتی در این صورت هم همان‌طور که فرد فاقد غرور را تنها موجب تحقیر و نه بی‌اخلاق و مجرم می‌دانیم، نمی‌توان تقلب مشارکتی را بی‌اخلاقی یا جرم دانست.

تنها به طور مثال می‌توان به دعوای حقوقی لایب‌نیتز و نیوتون اشاره کرد که هر دو مدعی ارائه‌ی حساب دیفرانسیل و انتگرال بوده‌اند و دیگری را به سرقت علمی متهم می‌کردند. بی‌شک این موضوع نشان می‌دهد حتی میان این بزرگان نام و آوازه بر کشف حقیقت محض و دغدغه‌های علمی رجحان داشته است. یا به طور مثال دعوای حقوقی اپل و مایکروسافت یا اپل و سامسونگ که یکدیگر را به سرقت ایده‌ها و طرح‌های یکدیگر متهم کرده‌اند. در این موارد با این‌که رقابت موجب کاهش قیمت دستگاه‌ها و خیر عمومی می‌شود، اما به دلیل اصل غیرقابل مذاکره‌ی مالکیت خصوصی و تقدم آن بر هر نوع خیر عمومی، امکان شکایت مطرح می‌شود.

۳- آیا مشارکت در تقلب به طور اخص در تمرینات و امتحان پایانی و ... امری شرورانه و غیراخلاقیست؟ شاید بیشترین افراد به این سوال پاسخ مثبتی دهند. اما همواره خاطره‌ای در ذهنم باعث می‌شود که به این پاسخ‌ها به دیده‌ی تردید نگاه کنم. وقتی در میانه‌ی جشن فارغ‌التحصیلی دوره‌ی کارشناسیم، نامم را به عنوان تقلب‌رساننده‌ترین و تمرین‌ده‌ترین ورودی سالمان خواندند، لبخند شیرینی بر لبانم نشست و از قضا مورد تشویق بسیاری از دوستان هم‌ورودی ام قرار گرفتم. شاید بیشتر از کسانی که خوش‌اخلاق‌ترین و مهربان‌ترین و با انضباط‌ترین بوده‌اند. هرچند که نمی‌توان تجربه‌ی یک سوژه‌ی انسانی و در محیطی محدود را به عنوان تعمیم و برهانی کلی پذیرفت، اما بی‌شک می‌توان از آن برای شروع بحث در مورد تقلب مشارکتی استفاده کرد و به پدیدارشناسی آن از جنبه‌های گوناگون پرداخت.

۴- نگرشی کلیشه‌ای وجود دارد که تقلب مشارکتی را امری غیراخلاقی و حتی در زمره‌ی منکرات دینی قرار می‌دهد. مثلا آن را هم‌پای غیبت، خیانت و حتی دزدی معرفی می‌کند و وجدان و فطرت بی‌گناه و زبان بسته را به

منتقدان مهمل دیگری را اضافه می‌کنند. این که فرد تقلب رساننده به همه به طور مساوی کمک نمی‌کند. این استدلال هم ساقط است. همان طور که کسی نمی‌تواند فردی را که به دیگری کمک مالی می‌کند متهم کند که چرا به همه‌ی نیازمندان کمک مالی نمی‌کند. همچنین اگر فردی راه میان‌بر و سریع و به راحتی حفظ‌پذیری را به دوست خود بیاموزد، کسی نمی‌تواند او را سرزنش کند و بگوید که چرا به بقیه نیاموخته است. چون این حالت هم به همان اندازه ظلم و اجحاف در حق دیگران است. اما هیچ منتقد تقلب مشارکتی این موضوع را مورد سرزنش قرار نمی‌دهد که نشان می‌دهد ناس خطاب کردن بقیه‌ی دانشجویان، توجیه و گزافه‌ای بیش نیست. تنها ناس‌های بالقوه‌ای که باقی می‌مانند (و به نظر نگارنده اتفاقاً اصلی‌ترین ناس‌ها هستند) تدریس‌یاران، اساتید، معلمان، ناظران و ارگان‌های رسمی متولی علم مانند وزارت علوم هستند. بی‌شک این افراد حق خود را در خطر می‌بینند که در سدد تنبیه خاطیان برمی‌آیند. وگرنه اگر ناس دانشجویان بودند هیچ گونه مراقبتی نباید صورت می‌گرفت و خود دانشجویان از ضایع شدن حقوق جلوگیری می‌کردند (بدیهی‌ست که بهترین مدافع حقوق هرکس خودش است و وقتی در کلاسی که مراقب ندارد در صورت تقلب کسی گزارشی نمی‌دهد مشخص است که کسی حق خود را ضایع شده نمی‌بیند و در صورتی که فردی هم گزارش دهد به عنوان آدم‌فروش و تملق‌گو مورد قضاوت قرار می‌گیرد که خود نشان می‌دهد تا چه حد از تقلب مشارکتی نزد عموم شنیع‌تر است). بنابراین پیشنهادمان به کسانی که دانشجویان را ناس جا می‌زنند این است که کلاس را ترک کنند تا خود ناس از حقوقشان دفاع کنند.

۸- تدریس‌یارانی هم وجود دارند که به عنوان کاسه‌ی داغ‌تر از آش عمل کرده و هزاران ابزار مراقبتی برای جلوگیری از تقلب در نظر می‌گیرند. اگر کم‌کاری و عدم تسلط خود تدریس‌یاران بر موضوع و ناکارآمدی آن‌ها در توضیح مسائل را در نظر بگیریم و فرض کنیم که تمرینات و امتحانات متناسب با زحمت اساتید و تدریس‌یاران طرح شده است (که عدم وجود هرکدام برای بی‌اعتبار کردن تمام انتقاداتشان به تقلب کافی است)، در این صورت هم تدریس‌یار که هیچ سود و ضرری در این میان نمی‌برد، نمی‌تواند به عنوان ناس در نظر گرفته شود.

۹- اما در مورد آن دسته از اساتید، اعضای وزارت علوم، معلم‌ها، ناظم‌ها و ... که خوی پلیسی و آقا بالاسری دارند و به حق باید آن‌ها را ناس این استدلال عوامانه‌ی حق الناس بودن تقلب مشارکتی دانست (چرا که بیشترین

۶- در دو بند پیش‌رو تقلب مشارکتی را از منظر نتیجه‌گرایی بررسی می‌کنیم و آن را از چشم‌انداز نتیجه‌ی فردی و نتیجه‌ی عمومی مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدین منظور سناریویی را در نظر می‌گیریم که بارها برایم رخ داده است. فردی برای پاس کردن درسی از من جواب سوال یا تمرینی را خواسته است. تنها ضرری که متوجه فرد مقابل است، این است که تسلط کافی بر مطالب درس ندارد و در صورت عدم کمک رسانی باید یک ترم تمام دیگر را برای این درس وقت بگذارد تا شاید مطالب آن را یاد بگیرد. امری که موجب اتلاف وقت، دیرتر فارغ التحصیل شدن، پرداخت هزینه از جیب والدین که ممکن است هزار بدبختی داشته باشند و در نهایت از بر کردن یا تسلط بر مطالبی باشد که به هیچ وجه در آینده به کارش نمی‌آید یا اگر هم به کارآید می‌تواند به سادگی و با مطالعه تسلط لازم را بر آن بیابد (همانا که نیاز مادر اختراع است چه رسد که اینجا اختراعی هم در کار نیست و نیاز حقیقی قطعاً تسلط حداقلی را فراهم می‌آورد).

بنابراین از منظر نتیجه‌ی فردی نمی‌توان درخواست تقلب یا کمک به فردی در امتحان را مورد نقد قرار داد. شاهد مثال آن انبوه‌های از افراد است که تقلب می‌کنند و درس‌هایی که اغلب کاربردی برایشان ندارد را پاس می‌کنند و می‌توانید عدم پشیمانی اکثریت آن‌ها را به راحتی تحقیق کنید. ممکن است فردی بگوید که این افراد از اهمیت درس آگاهی ندارند. در این صورت تقصیر کردن نظام آموزشی است که کاربرد درس برای فرد را به درستی نشان نداده است و فرد را برای فراگیری آن اقناع نکرده است. پس یا تقدم و تأخر آن درست روشن نشده است یا آنچنان اهمیت آن کم است که قابل چشم‌پوشی است. در ضمن مسلط‌ترین افراد هم پس از مدتی درس را فراموش می‌کنند که نشان از بی‌کاربردی درس دارد، چرا که مطالب پرکاربرد به دلیل استفاده‌ی زیاد هیچگاه از یاد نمی‌روند.

۷- استدلال رایج دیگر، تقلب را از منظر نتیجه‌ی عمومی مورد نقد قرار می‌دهد. آن را حق الناس می‌نامد و تقلب مشارکتی را در این مورد محکوم می‌کند. بی‌شک مهملی فراتر از این قابل تصور نیست. اگر ناس را فردی که تقلب می‌رساند فرض کنیم، دو حالت وجود دارد. یا بدون آگاهی دستاورد فرد مورد استفاده قرار گرفته است که بحث آن تحت عنوان مالکیت خصوصی در بند ۲ شد. حالت دیگر مشارکت است. در حالت تقلب مشارکتی فرد تقلب رساننده، با اراده‌ی خود دستاورد و دانش خود را در اختیار طرف دیگر قرار می‌دهد و همان‌طور که کمک مالی به شخص دیگر نه جرم محسوب می‌شود نه از لحاظ اخلاقی محکوم است انتقال دارایی علمی به فرد دیگر هم از این نوع است.

مهندس نرم افزار ۲۰ یا ۱۰ مدار الکتریکی چه تفاوتی می کند؟)

بنابراین اگر تقلب مشارکتی موجب بی عدالتی شود، سببش وضعیت شبیه جنگل و رقابت احمقانه و ناعادلانه در کلاس های درس و بازار کار است. اگر این موارد از سلامت نسبی برخوردار باشند تقلب محلی از اعراب ندارد و در صورت وجود ضرری، تمام ضرر برای فرد خواهد بود و نیازی به مراقبت و تنبیه وجود ندارد.

۱۱- بسیار بی شرمانه است که در وضعیت شبیه جنگل و در فضای کاملاً ناعادلانه که حقوق دانشجویان و خواسته هایشان از نظام آموزشی و صنعت، هم پای حیوانات است، افرادی سعی در فشار آوردن بر دانشجویان یا دعوت آنان به نفی تقلب تحت هر شرایطی دارند و تلاش افراد برای جلوگیری از اتلاف وقت و عمر جوانی شان برای مطالبی که تا آخر عمر کاربردی از آن را نخواهند دید، و تلاششان برای پرهیز از هزینه کلان آموزشی که در صورت افتادن باید از جیب خانواده پرداخت شود، را به شدت محکوم و سرکوب می کنند و وقیحانه به آنها برچسب بی اخلاق و حتی مجرم می زنند. جایی که افراد با قدرت بیشتر، بی شرمانه از قدرتشان در جهت منافع و ارضای میل قدرتشان استفاده می کنند فشار، تهدید یا حتی درخواست از ضعیف ترین قشر برای رعایت قوانین مثالی یک جامعه ی مثالی حاکی از وقاحت و بی شرمی تمام است. درست به وقاحت آن دسته افرادی که از بزلی شان در مقابل نظام جعلی اسرائیل سکوت اختیار می کنند و فلسطینیان مظلوم را برای مقاومتشان و جنگ علیه اسرائیل تروریست و مجرم می نامند و از آنها می خواهند که اسلحه به زمین بگذارند و از خشونت پرهیزند.

### در جست و جوی مرام نامه اخلاقی دانشگاه

سید محمد مهدی احمدپناه



در اغلب دانشگاه های دنیا، سندی به نام های Academic Honor Code, Ethical Code, Academic Integrity Policy و یا Academic Honesty and Integrity وجود دارد که نه تنها در بدو ورود و ثبت نام دانشجو در دانشگاه، بلکه پس از ثبت نام در یک درس توسط دانشجو مورد تأیید و امضا قرار می گیرد. حتی اگر درسی در Coursera گذرانده باشید، ممکن است به ازای هربار ارسال تمرین، نیاز باشد تا مجدداً این سند را امضا کنید. اما اول این که محتویات

زمان را برای مبارزه با تقلب مشارکتی صرف می کنند و بیشتر از همه در مورد حق های ضایع شده حرف می زنند): بی شک کیفیت پایین آموزشی، سرهم بندی مطالب، عدم تناسب تمرینات و امتحانات با مطالب تدریس شده از مهم ترین عوامل گرایش دانشجویان به تقلب در یک درس است. همچنین اساتیدی مشاهده می شوند که وقیحانه به میانگین پایین نمرات درس های خود افتخار می کنند و بدین ترتیب خود را مضحکه ی هر عاقلی قرار می دهند. وقتی در دانشگاه های معتبر کشور که به طور عموم برترین دانشجویان کشور حضور دارند میانگین یک درس از حدی بالاتر نرفته است، یا نشان از عدم توانایی استاد در انتقال مباحث، یا عدم تناسب امتحانات با مطالب ارائه شده یا قرار گرفتن درس در بخش نامناسبی است که اغلب دانشجویان توانایی فراگیری آن را ندارند. در این صورت باید بی کفایتی استاد و وزارت علوم مورد حمله و انتقاد قرار گیرد، نه آن دسته از دانشجویانی که سعی می کنند به هر نحوی از شر چنین درس و استادی هرچه زودتر خلاص شوند. برخی از این اساتید اصرار دارند که میانگین خود را پایین نگه دارند و بدین ترتیب در صورت اضافه شدن نمره ی شخصی بر اساس مشارکت با دیگران، نمرات را پایین می آورند تا میانگین شان ثابت بماند مبادا که نقض غرض کرده باشند. در این حالت بهتر است استاد را مورد بازخواست قرار دهیم، نه به نام یک مفهوم والای دینی به نام حق الناس، بر دانشجویان بخت برگشته فشار وارد آوریم.

۱۰- بی شک هر جا تقلب در ابعاد گسترده ای وجود دارد و یا موجب بی عدالتی چشم گیری می شود، مفسده ای فراتر از آن وجود دارد که سینه چاکان مبارزه با تقلب مشارکتی را که متوسل به رفتارهای پلیسی می شوند، به شجاعت مبارزه با این مفاسد ارجاع می دهیم. تقلب گسترده یا به معنای بیکاربرد و عدم تناسب امتحانات و تمرینات با نیازها و سطح دانشجویان است یا ضعف استاد در انتقال و تدریس صحیح مواد درسی. اگر هم که تقلب در ابعاد بسیار کم باشد این استدلال که فرد متقلب بهره هایی در آینده در بازار کار می برد گزافه است. چرا که اگر حقیقتاً این درس ربطی به شغلش داشته باشد، می توان با یک مصاحبه ی هوشمندانه این موضوع را تشخیص داد. اگر هم هیچ کاربردی ندارد و تنها برای عدم وجود شغل لازم برای متخصصان، چنین معیارهایی مورد توجه قرار می گیرد، انتقاد به سمت بی مسئولیتی وزارت علوم و عدم هماهنگی آن با صنعت است که از هزینه های بیت المال وقت و هزینه دانشجویانی که قرار نیست شغلی داشته باشند را سال ها تلف می کند و برای تخصیص مشاغل به معیارهای بی ربط روی می آورد. (مثلاً برای یک

این سند و دلیل این همه تاکید بر آن از طرف دانشگاه، دانشکده و مدرس یک درس چیست؟ و دوم، آیا چنین چیزی در وزارت علوم یا دانشگاه صنعتی امیرکبیر یا دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات وجود دارد؟

ارزیابی‌های دیگری که از یک دانشجو صورت می‌گیرد. طبیعتاً این تعریف صرفاً بیانگر کلیت مفهوم تقلب است و باید مصادیق آن نیز مشخص شود. به عنوان مثال، سرقت علمی (Plagiarism)؛

یعنی بازنشر نوشته‌ای از دیگران بدون آن‌که فرد به بررسی دوباره آن موضوع پرداخته باشد و به دانشش اضافه شده باشد، نمونه‌ای از تقلب معرفی شده است.

همچنین، در این سند آمده است که اگر فردی از دانشگاه چالمرز، چه دانشجو و چه پژوهشگر، صداقت را زیر پا بگذارد، نه تنها شهرت و اعتبار فرد مسئول خدشه‌دار می‌شود، بلکه اعتبار سایر فعالیت‌های این دانشگاه نیز زیر سوال می‌رود. بنابراین، دلیل تهیه چنین سندی کاملاً مشخص بیان شده است.

پس از آن، با بیان مصادیق دقیق و مثال‌هایی، انواع مختلف سرقت علمی، تقلب نوشتاری، تقلب در کدهای برنامه‌نویسی و الگوریتم‌ها ذکر شده است که نمونه‌ای از آن را در ادامه مشاهده می‌کنید. (جدول انتهای متن)

در بخش دیگر این سند، نحوه برخورد با موارد مشکوک به تقلب مشخص شده است. علاوه بر استفاده از ابزارهای خودکار تشخیص شباهت در متن و کد، در صورتی که یکی از عوامل ارائه درس مورد مشکوکی را مشاهده کرد، باید سریعاً به مدرس اطلاع دهد. وظیفه مدرس در این شرایط بررسی دقیق موضوع است. در صورتی که سرقت علمی صورت گرفته عامدانه نبوده باشد، ممکن است منجر به ثبت نمره عدم قبولی یا نمره بسیار پایین در آن درس شود. در صورتی که برای مدرس محرز شود که سرقت عامدانه صورت گرفته است، فرد خاطی را به کمیته اخلاقی و انضباطی دانشکده معرفی می‌کند. اگر مدرس به همراه رییس آن کمیته تصمیم بگیرند که این سرقت علمی به نیت تقلب انجام شده است، موضوع باید حتماً به رییس دانشگاه گزارش شود. از این مرحله به بعد، رویه‌های رسمی آغاز به کار می‌کنند. این رویه شامل بررسی مجدد و دقیق، ثبت در پرونده دانشجو و تصمیم رییس کمیته انضباطی دانشگاه مبنی بر لغو پیگیری پرونده یا ارجاع به کمیته انضباطی برای بررسی بیشتر می‌شود که در صورت احراز تقلب در این کمیته و برگزاری جلسه رسمی، تصمیم به هشدار به دانشجو و یا تعلیق آن فرد از شرکت در فرایند آموزشی دانشگاه گرفته می‌شود. همه تصمیمات اتخاذ شده به صورت مکتوب و رسمی در پرونده دانشجو ثبت می‌شود و البته دانشجو در هر گام، می‌تواند با ارائه توضیحات، به تصمیمات اعتراض کند. پس از اخذ تصمیم نهایی، رییس کمیته انضباطی و ریاست دانشگاه مسئول اجرای تصمیم خواهند بود.

شاید بتوان اصطلاحات مطرح شده را معادل لفظ مرام‌نامه اخلاقی دانست؛ با این تفاوت که معمولاً در یک مرام‌نامه اخلاقی، تاکید بر گزاره‌هایی است که باید توسط اعضای یک مجموعه انجام شود اما در صورت عدم رعایت آن، قانون مشخصی برای پیگیری و مجازات وجود ندارد. حال آن‌که در موارد بالا، علاوه بر ذکر گزاره‌ها، مسئولیت هر یک از اعضای یک محیط دانشگاهی و همچنین رویه‌های نظارت و پیگیری نیز مطرح می‌شود.

شاید طرح مسئله به این ترتیب واضح‌تر باشد: اگر من تقلب کنم، چه مجازاتی در انتظارم خواهد بود؟ یا اگر مدرس، از تقلب یکی از دانشجویان مطلع شود، باید چه کاری انجام دهد؟ کاربرد چنین سندی دقیقاً برای پاسخ به این سوال است؛ یعنی هم قرار است معنا و مفهوم تقلب به خوبی مشخص و مصادیق آن تعیین شود، و هم آن‌که رویه‌های اعمال این سیاست‌ها و مقابله با نقض آن‌ها چگونه است.

ابتدا بد نیست یکی از عنوان‌هایی که در ابتدای این نوشته آورده شده است را گوگل کنید. در ادامه به عنوان نمونه یکی از این سندها که به دانشگاه صنعتی چالمرز تعلق دارد را مرور می‌کنیم. در ابتدای این سند، مفهوم آموزش و یادگیری تعریف شده و یادگیری قواعد بازی، گام اول در فرایند یادگیری و استفاده از امکانات دانشگاه مطرح شده است. این قواعد برای تسهیل پیشرفت واقعی هر یک از اعضای دانشگاه و محافظت از آن تهیه می‌شود و این‌که دلیل حضور یک فرد در چنین محیطی چیست (برخلاف روند موجود در کشور ما که طبق جریان شایع در جامعه اغلب دانش‌آموزان در کنکور شرکت می‌نمایند و پس از طی دوره کارشناسی، برحسب عوامل متفاوتی مثل بیکاری، فرار از سربازی و غیره وارد مقاطع بالاتر می‌شوند، بی آن‌که بدانند برای چه در این محیط هستند) یکی دیگر از اهداف این سند، تلاش برای فراهم کردن شرایطی جهت یادگیری حداکثری دانشجویان عنوان شده است و قرار است یک دوره آموزشی، فرصتی برای نمایش توانمندی‌های یک دانشجو و افزایش آن باشد که در پایان نیز با یک ارزیابی توسط یک استاد همراه است تا هم دانشجو متوجه میزان تسلط خود در یک حوزه شود و هم در صورت لزوم، گواهی تسلط خود را به فرد دیگری ارائه کند و از امتیازات آن بهره‌مند شود.

تعریف تقلب دقیقاً در این سند مشخص شده است: تلاشی برای فریب‌دادن در ارتباط با یک آزمون و یا





۱- ارتکاب جرم توسط شخص حقیقی مشمول مجازات جزای نقدی درجه ۳ و محرومیت از حقوق اجتماعی درجه ۶ است. ...»

همچنین، مطابق این قانون، دانشگاه ملزم به اعمال نظارت دقیق بر رعایت حقوق مالکیت فکری در آثار علمی و پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی است.

می‌توان با کمی دقتی بودن و از آن‌جا که مدرک دانشگاهی رابطه مستقیمی با آینده شغلی یک فرد خواهد داشت، تمرین‌ها و پروژه‌های درسی را نیز جزو آثار علمی یک دانشجو به حساب آورد؛ کما این‌که کد یک برنامه نیز می‌تواند به عنوان یک اختراع ثبت شود. اما آیا رویه‌ای در دانشگاه و دانشکده برای نظارت دقیق بر اجرای این قانون و پشتیبانی از مدرس مجری این قانون وجود دارد؟ (بماند که یک سال از پیش‌نویسی که تهیه کرده بودیم گذشته است و ...)

هدف از آوردن این نمونه، پاسخ به سوال اولی بود که در ابتدای متن مطالعه کردید. می‌توانید با جستجوی بیشتر مثال‌های دیگری را از چنین سندهایی در دانشگاه‌های مختلف پیدا کنید. اما پاسخ سوال دوم! طبق سایت رسمی وزارت علوم، تنها حدود سه ماه است که قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در تهیه آثار علمی برای اجرا توسط ریاست جمهوری ابلاغ شده است که در آن چنین آمده است:

«بر اساس ماده واحده این قانون تهیه، عرضه و یا واگذاری آثاری از قبیل رساله، پایان‌نامه، مقاله، طرح پژوهشی، کتاب، گزارش یا سایر آثار مکتوب و یا ضبط‌شده پژوهشی، علمی و یا هنری اعم از الکترونیکی و یا غیر الکترونیکی توسط هر شخص حقیقی یا حقوقی به قصد انتفاع و به عنوان حرفه یا شغل یا هدف ارائه کل اثر و یا بخشی از آن توسط دیگری به عنوان اثر خود، جرم بوده و مرتکب یا مرتکبان علاوه بر واریز وجوه دریافتی به خزانه دولت مشمول مجازات به شرح زیر است:

<p><b>Example- Standard Algorithm</b>  <pre>//binary search System.out.print ("What number are you looking for?"); System.out.flush (); int number = Integer.parseInt(myIn.readLine()); int first = 0, last = n-1, middle = 0; while (first &lt; last){     middle = (first+last)/2 //index for the middle of the subfield     if (number &lt; a[middle]) last = middle + 1;     else if (number &gt; a[middle]) first = middle + 1;     else break; //equal, we found the number } if (number == a[middle]) System.out.println("The number was found at place number "+ middle);else System.out.println("The number was not found in the field");</pre></p> <p>Source: Skansholm, Jan (2005) Java direkt ("Java Directly"). 5th edition, Lund: Studentlitteratur.</p>	
<p><b>Example of Plagiarism</b>  <pre>System.out.print("Number to look for:"); System.out.flush(); int input = Integer.parseInt(myIn.readLine()); int left = 0, right = n-1, position = 0; for (int k = 0, k &lt; Math.log(a.size())/Math.log(2), k++){     position = (left + right)/2;     if (input &lt; a[position]) right = position + 1;     else if (input &gt; a[position]) left = position + 1;     else break; //equal, we found the number } if (input == a[position])     System.out.println("At position "+ middle + "we found the number"); else System.out.println("Not found!");</pre></p>	<p><b>Example of Correct Version of Text</b>  <pre>//binary search. Reuse of implementation from course literature (Skansholm 2005) System.out.print("What number are you looking for?"); System.out.flush(); int = Integer.parseInt(myIn.readLine()); int first = 0, last = n-1, middle = 0; while (first &lt; last){     middle = (first+last)/2 //index for the middle of the subfield     if (input &lt; a[middle]) last = middle + 1;     else if (input &gt; a[middle]) first = middle + 1;     else break; //equal, we found the number } if (input == a[middle]) System.out.println("The number was found at place number "+ middle); else System.out.println("The number was not found in the field");</pre></p>
<p>Comment: This version does not mention that the underlying idea is the standard algorithm for binary search. Despite major differences, this is considered to be plagiarism.</p>	<p>Comment: Re-using code in order to make it part of a larger system is positive because such re-use is a key part of the technique of programming. It is, however, essential to note the origin.</p>



مربوط به جلسه امتحان مانند کمک به دیگران برای نوشتن جواب درست توسط افراد کمتری (۷۷ نفر، ۶۳ درصد) تقلب محسوب می‌شد. در طرف دیگر فقط ۲۰ نفر (۱۶ درصد) معتقد بودند که «یک تمرین یا پروژه انفرادی را به صورت گروهی انجام دهید.» مصداق تقلب است.

## سابقه تقلب

حدود ۵۸ درصد پاسخ‌دهندگان (۵۷ درصد از پسرها و ۶۱ درصد از دخترها) اظهار کردند که حداقل یک بار در امتحانات دانشگاه تقلب کرده‌اند و فقط حدود ۲۷ گفته‌اند که در یکی از ۵ امتحان اخیرشان در دانشگاه تقلب کرده‌اند. این عددها برای تمرینات و پروژه‌ها بیشتر است. ۷۶ درصد افراد (۸۴ درصد پسرها و ۵۷ درصد دخترها) حداقل یک بار تاکنون و ۴۳ درصد افراد هم حداقل یک بار در پنج تمرین آخر تقلب کرده‌اند. با حذف ورودی‌های ۹۶ (که هنوز فرصت زیادی برای تقلب کردن نداشته‌اند) از این تحلیل دیدیم که اعداد به دست آمده به ترتیب ۶۵، ۳۱، ۸۶ و ۴۹ درصد بود.

برای مورد اول بند قبل دیدیم که ۶۱ درصد از دخترها و ۵۷ درصد از پسرها گفته‌اند که حداقل در یکی از امتحانات دانشگاه تقلب کرده‌اند؛ آیا این تفاوت چهار درصدی برای اینکه نتیجه بگیریم دخترهای دانشکده بیشتر از پسرها دست به تقلب می‌زنند کافی است؟ در حالت کلی، مطالعاتی که با نمونه‌برداری سروکار دارند، همیشه با چنین سوالی روبرو هستند که آیا تفاوتی که در نمونه مشاهده شده قابلیت تعمیم به کل جامعه را دارد یا خیر. برای پاسخ به این سوال، ده‌ها آزمون آماری معرفی شده‌اند که با توجه به نوع داده‌ها یکی از این آزمون‌ها استفاده می‌شود. برای بررسی سوال مطرح شده خودمان، باید از آزمون T استفاده کنیم. پس از انجام این آزمون دیدیم که نمی‌توان نتیجه گرفت که تعداد دخترهایی که حداقل یک بار در امتحان تقلب کرده‌اند بیشتر از پسرهایی است که این کار را کرده‌اند. اما نتیجه همین آزمون برای تقلب در تمرین‌ها نشان داد که پسرها در دانشکده کامپیوتر بیشتر از دخترها در تمرینات تقلب می‌کنند. جدول زیر نتایج سوالات مربوط به تقلب را به تفکیک ورودی‌های مختلف نشان می‌دهد.

سوال	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
تقلب در امتحان	0.58	0.68	0.740	0.58	0.31
تقلب در ۵ امتحان اخیر	0.35	0.42	0.26	0.24	0.13
تقلب در تمرین	0.82	0.89	0.93	0.79	0.41
تقلب در ۵ تمرین اخیر	0.53	0.50	0.44	0.54	0.18

## مقدمه

تقلب همواره یکی از چالش‌های هر نظام ارزیابی بوده و همیشه بحث‌های مختلفی در مورد درست بودن یا نبودن و مصادیق آن مطرح بوده‌است. گروهی هرگونه کسب امتیاز یا نمره از راه‌هایی به جز فکر خود انسان را نادرست و غیراخلاقی می‌دانند؛ گروهی دیگر تعریف انصاف و عدالت را متفاوت در نظر می‌گیرند و در نتیجه در شرایطی تقلب را توجیه‌پذیر و اخلاقی می‌دانند؛ و برای گروه دیگری نیز نمره گرفتن از هر راهی بی‌اشکال است. در این بین، در جوامعی مانند دانشگاه که افراد بر اساس همین نمره قضاوت می‌شوند، یکی از پیامدهای این تفاوت دیدگاه به تقلب این است که گروه اول با وجود عملکرد و آمادگی بهتر در امتحان‌ها و تمرین‌ها، نمره‌های کمتری کسب می‌کنند و این باعث می‌شود خطای قضاوت نهایی در مورد توانایی دانشجویان بیشتر شود.

در راستای همین بحث، تصمیم گرفتیم با پرسشنامه‌ای دیدگاه دانشجویان دانشکده مهندسی کامپیوتر را در رابطه با تقلب جویا شویم. این پرسشنامه در کانال شورای صنفی و کانال‌های دیگر به اشتراک گذاشته شد و شرکت در آن داوطلبانه بود. شرکت داوطلبانه باعث کاهش دقت و ایجاد بایاس در نتایج می‌شود ولی این خطا به قیمت ممکن شدن انجام این کار پذیرفته شد.

تا زمان تهیه این نوشته، ۸۰ پسر و ۴۸ دختر به سوالات پرسشنامه جواب دادند. حدود ۸۸ درصد پاسخ‌دهندگان دانشجوی کارشناسی و مابقی تحصیلات تکمیلی هستند (به دلیل تعداد کم پاسخ‌دهندگان تحصیلات تکمیلی نتوانستیم آزمون‌های آماری مجزا برای این گروه انجام دهیم). توزیع پاسخ‌دهندگان در بین ورودی‌های ۹۳ تا ۹۶ هم تقریباً مشابه هم است. در این نوشته خلاصه‌ای از نتایج خام و تحلیل‌هایی که روی بعضی از نتایج خام می‌توان انجام داد را مرور می‌کنیم. لینک پرسشنامه در کانال شورای صنفی موجود است و فایل کامل نتایج خام هم به زودی روی کانال قرار می‌گیرد.

## مصداق‌ها

در اولین سوال از پاسخ‌دهندگان خواستیم از بین سناریوهای مطرح شده، آن‌هایی را که تقلب به حساب می‌آورند انتخاب کنند. برای من غافلگیرکننده بود که بیشتر از همه سناریوی «جواب‌های یک تمرین را از روی تمرین دیگران بنویسید.» (۹۳ نفر، ۷۶ درصد) و «در یک تمرین یا پروژه گروهی هیچ‌کاری انجام ندهید و نمره گروه را بگیرید.» (۹۱ نفر، ۷۵ درصد) انتخاب شد و سناریوهای

مشترک بود و در بین سوالات پرسشنامه وجود نداشت، کم بودن زمان امتحان و دشواری بیش از اندازه آن بود که مشوقی برای تقلب کردن به حساب می‌آید. فشردگی بیش‌ازحد تمرین‌ها و نامناسب بودن روش ارزیابی هم مجدداً در این قسمت بارها با جملاتی مانند «اگر ددلاین‌ها طوری چیده می‌شد که قابل رسیدن بودن ما که مریض نبودیم تقلب کنیم والا خودمون دلمون می‌خواد همه تمرینا رو درست و کامل انجام بدیم ولی وقتی می‌بینی نمی‌رسی پس مجبوری تقسیم کار کنی با دوستت تا بررسی به ددلاین :))» بیان شده‌است.

### جمع‌بندی

برای دستیابی به نتیجه‌های دقیق‌تر و بررسی درستی نتیجه‌های این تحقیق، می‌توان کارهای مشابهی با نمونه‌برداری دقیق‌تر یا سوالات دیگری انجام داد، اما نتایج این گزارش هم تا حدودی گویای دیدگاه دانشجویان به تقلب هست. در این نوشته تعداد بسیار محدودی از تحلیل‌هایی که روی داده‌های خام می‌توانست انجام شود گزارش شد. فایل نتایج خامی که از این پرسشنامه به دست آمد به‌علاوه فایل CSV جزئیات پاسخ‌ها در صورت امکان در کانال شورای صنفی قرار می‌گیرد تا برای مشاهده و بررسی‌های آینده و انجام تحلیل‌های و آزمون‌های بیشتر در دسترس باشد.

یکی از انگیزه‌های ما برای انجام این تحقیق آشنایی با دیدگاه کلی دانشجویان در مورد تقلب و پیدا کردن راه‌هایی برای کمتر کردن آن بود. در این پرسشنامه دیدیم که فقط پنج درصد پاسخ‌دهندگان معتقد هستند که تقلب اشکالی ندارد و مابقی دانشجویان آن را کار درستی نمی‌دانند، اما عواملی مانند فشردگی تمرین‌ها، کم‌فایده بودن درس برای آینده، و روش نامناسب ارائه و ارزیابی درس آنها را به تقلب کردن تشویق می‌کند.

من آگاه هستم که نگرانی از عادی بودن تقلب در دانشکده در بین اساتید هم جریان دارد و ایشان به فکر راه‌هایی برای کاهش تقلب هستند ولی از کارهای انجام‌شده در این مورد بی‌خبرم. اما از این نتایج می‌توان به اساتید توصیه کرد تا برای کم کردن میزان تقلب در تمرین‌ها و امتحانات، در روش ارائه و ارزیابی درس، حجم و محتوای تمرین‌ها و طول مدت امتحان بازنگری انجام دهند.

نکته آخر به مشاهده و حدس‌های شخصی من از دانشکده کامپیوتر دانشگاه تهران مربوط می‌شود. در طول سه سالی که در این دانشکده تحصیل کردم با دانشجویان کارشناسی مختلفی هم در ارتباط بودم و برداشت من از صحبت با آنها این بود که با وجود بیشتر بودن حجم و دشواری تمرین‌ها در آن دانشکده نسبت به امیرکبیر، تقلب کمتر رواج دارد. صد البته که برداشت شخصی من قابل‌استناد نبوده و باید تحقیق مشابهی در آن دانشکده هم انجام شود، اما

نتایج آزمون‌های آماری روی جدول بالا نشان می‌دهد که از این اعداد فقط می‌توان نتیجه گرفت که دانشجویان ورودی ۹۶ کمتر از ورودی‌های دیگر تقلب کرده‌اند. این نتیجه می‌تواند به دلیل این باشد

که این گروه از دانشجویان فرصت کمتری برای تقلب داشته‌اند، اما با توجه به کمتر بودن میزان تقلب در تمرین‌ها باید این احتمال را نیز در نظر گرفت که شاید دانشجویان ۹۶ هنوز عادت به تقلب در تمرین‌ها پیدا نکرده‌اند.

هم‌چنین ۵۸ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقد بودند که استادها در جلسه‌های امتحان مراقبت می‌کنند تا کسی تقلب نکند. این عدد برای تدریس‌پاران و سایر مراقبین حدود ۷۰ درصد بود. با حذف ورودی‌های ۹۶ از پاسخ‌دهندگان این سوال، بازهم تقریباً همین اعداد مشاهده شد.

### انگیزه‌ها

در پرسش‌های بعدی در پی این بودیم که ببینیم چه مواردی مهم‌ترین انگیزه‌های دانشجویان برای تقلب کردن است. برای این کار ۷ مورد مطرح شد و پاسخ‌دهندگان از ۱ تا ۵ به‌میزان اهمیت هر مورد امتیاز دادند. جدول زیر نتایج پاسخ‌ها به این سوال را خلاصه می‌کند. این جدول نشان می‌دهد مهم‌ترین انگیزاننده‌های تقلب فشردگی تمرین‌ها و امتحان‌ها و بی‌فایده بودن درس برای آینده دانشجویان است.

۳/۹۸	فشردگی تمرین‌ها و امتحان‌ها
۳/۵۷	مسائل تکراری و روتین در تمرین‌ها
۳/۳۱	حفظی بودن سوال‌ها و فرمول‌های امتحان
۳/۵۷	روش نامناسب ارائه و ارزیابی درس
۳/۹۸	بی‌فایده بودن درس برای آینده
۲/۳۶	نیاز به نمره برای رفع انتظارات خانواده
۲/۸۳	نیاز به نمره برای برتری تحصیلی و شغلی آینده

### دیدگاه کلی نسبت به تقلب

در آخرین سوال این پرسشنامه پرسیدیم که نظر کلی شما راجع به تقلب کردن چیست. ۶ نفر (۵ درصد) معتقد بودند تقلب کار درستی است و در آینده هم انجام می‌دهند، ۴۳ نفر (۳۲ درصد) بیان کردند که تقلب را کار درستی نمی‌دانند و سعی می‌کنند هرگز انجام ندهند و حدود ۶۰ درصد افراد گفتند با وجود این که تقلب را کار درستی نمی‌دانند، اما در برخی شرایط اجتناب‌ناپذیر است.

در انتها دانشجویان می‌توانستند نظر کلی خودشان را نسبت به تقلب بنویسند. نظرات نوشته‌شده بسیار متنوع بود. برخی تقلب را کاری درست و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و معتقدند که راه بسیار خوبی برای یادگیری است، برخی هم تاکید کرده‌اند که تقلب مصداق دزدی علمی و دروغ است و آن را کار درستی نمی‌دانند.

در بین نظرهای دیگر، نکته‌ای که در نظر چندین نفر



لباس‌ها بسیار جلب توجه می‌کنند و ذات هر شخصیت را به نمایش می‌گذارند. در برخی صحنه‌های فیلم بخش‌هایی از دوربین، با استفاده از تکنیک تقاب‌گذاری، پوشیده شده تا توجه بیننده را فقط و فقط به سوژه و حسی که می‌خواهد بروز دهد جلب کند.

اثر گذاری این فیلم در فیلم‌های بعد از خود به وضوح مشهود است. استفاده از سبک بصری این فیلم در برخی فیلم‌های نوآر مانند مرد سوم (۱۹۴۹) از این نمونه است. می‌توان این فیلم را اولین فیلم جدی ژانر وحشت نام برد. مفاهیمی چون محدود نبودن حس ترس به یک مکان یا شیء خاص، احساس خطر پیوسته و جنبه‌های روانی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم الهام بخش بسیاری از فیلم‌های ژانر وحشت روان‌شناختی و هیجانی-روان‌شناختی بوده‌است و حتی می‌توان وجوه اشتراک نه چندان پنهانی با فیلم‌های هالیوودی جزیره شاتر (۲۰۱۰) و نردبان جیکوب (۱۹۹۰) پیدا کرد.



## ۲. نوسفراتو (۱۹۲۲):

هاتر و همسرش الن زندگی خوب و آرامی دارند تا اینکه شخصی به اسم ناک از هاتر می‌خواهد به ترنسیلوینیا برود و کنت ارلوک را به خانه جدیدش که روبروی خانه هاتر است بیاورد. هاتر به داستان‌هایی که در مورد کنت ارلوک می‌شنود اعتنایی نمی‌کند و راهی سفر می‌شود و با کنت ارلوک ملاقات می‌کند. بعد از آن که به خصلت شب‌گونه کنت ارلوک پی می‌برد، سعی می‌کند از قصر فرار کند تا الن را از خطری که در انتظارش است نجات دهد. فیلم اقتباسی از رمان دراکولا، نوشته برام استوکر است. برخی از اسم‌ها و جزئیات عوض شده است؛ تغییر کنت دراکولا به کنت ارلوک و شب‌گونه به نوسفراتو از این نمونه‌هاست.

نماهای گرفته شده از فیلم شاید به مرور زمان ترسناک بودن خود را از دست داده باشند اما همچنان تأثیر گذارند. استفاده از صحنه‌های نمادین در فیلم برای مورنو (کارگردان فیلم) بسیار مهم است؛ به طوری که نگاه این صحنه‌ها دیگر به داستان ربطی پیدا نمی‌کنند مانند صحنه‌های

تصور من این است که در دانشکده کامپیوتر دانشگاه امیرکبیر تقلب کردن به یک امر عادی تبدیل شده و دانشجویان ورودی هر سال هم پس از مدتی با این فرهنگ خو می‌گیرند؛ گروهی از آنها تقلب می‌کنند و نمره‌های بهتری را با دانش و زحمت کمتری می‌گیرند و این، احساس بی‌عدالتی را در دیگران برمی‌انگیزد و تعداد بیشتری را به تقلب کردن تشویق می‌کند. در نتیجه یک برنامه و تلاش برای کاهش تقلب، هم به همکاری استادها نیازمند است و هم به همراهی دانشجویان.

## سینما و موسیقی

### سینمای کج و معوج

آریا بنایی زاده



### سینمای کج و معوج

بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ صنعت سینمای آلمان (جمهوری وایمار وقت) پیشرفت چشمگیری به خود دید. فیلم‌های متعددی در سبک‌های مختلف ساخته شدند. پیرو پیدایش هنر اکسپرسیونیسم در اوایل دهه ۱۹۱۰ در نقاشی و شعر، این سبک وارد عرصه سینما شد. ایده اولیه این سبک نشان دادن و یا به عبارتی بروز یک حس خاص یا حالات روحی به جای واقعیت روی پرده نمایش است. پیاده‌سازی این سبک معمولاً با بازی‌های اغراق‌آمیز، مکان‌های غیر عادی، شکل‌های انتزاعی، زوایای غیر معقول و خطوط کج و معوج صورت می‌گیرد. شاید بتوان گفت طرفداران این سبک با جمله «سینمای رئال یک امر غیرعینی و در حقیقت غیرممکن است» همدل هستند. در ادامه به معرفی ۴ فیلم از بهترین‌های این سبک می‌پردازیم.

### ۱. کمد دکتر کالیاری (۱۹۲۰):

راوی داستان (فرانسیس) در یک کارناوال، شخصی را به نام دکتر کالیاری می‌بیند. این شخص ادعا می‌کند یک خواب‌گرد به نام سزار در کمدش دارد که می‌تواند هر چیزی را پیشگویی کند. او هنگامی که از کمد بیرون می‌آید مرگ دوست فرانسیس (الن) را پیشگویی می‌کند. الن فردای آن روز به قتل می‌رسد. بعد از این اتفاق فرانسیس به دنبال یافتن قاتل الن می‌رود. و سزار به مظنون اصلی مبدل می‌شود.

در این فیلم نه تنها شخصیت‌ها بلکه صحنه‌های وقوع نیز دارای رنگ و بویی عجیب هستند و سعی در القا حس غریبی و ناامنی فرانسیس به ما دارند. همچنین



انتقال حس در تمامی صحنه‌های فیلم (و حتی نوشته‌های میانی) وجود دارد.

شخصیت دانشمند دیوانه در این فیلم با رتوانگ متولد می‌شود که در بسیاری از فیلم‌های علمی-تخیلی آتی نقش کلیدی ای بازی می‌کند. حتی می‌توان دست دکتر استرنج لاو از فیلم دکتر استرنج لاو (۱۹۶۸) را نیز تاثیر گرفته از دست رتوانگ خواند. رد پاهای متروپلیس در بسیاری از فیلم‌های دیگر مانند جنگ ستارگان (۱۹۷۷) مشاهده می‌شود. (ظاهر C-PO۲ از ربات درون این فیلم الهام گرفته شده.)

این فیلم از نظر بصری بی‌نظیر است. فریتز لانگ (کارگردان) ایده اولیه فیلم را از دیدن آسمان خراش‌های شهر نیویورک گرفت. همچنین تاثیرپذیری از جهان پس از جنگ جهانی اول، جمهوری وایمار و کمونیسم در فیلم مشهود است. علاوه بر این، فیلم از انجیل و داستان‌های قدیمی بابل تاثیر زیادی گرفته شده که برقراری ارتباط بین این دو در جهان آینده فضای بسیار جالبی به وجود آورده است.

پیام نهایی فیلم اما شاید به اندازه خود فیلم جالب نباشد؛ پیام فیلم، برقراری ارتباط بین افراد بلند پایه و قشر کار است (مانند سر و دست در بدن) و به نحوی از فاشیسم حمایت می‌کند. فیلم توسط جوزف گئوبلز (وزیر پروپاگاندای رایش) نیز مورد تایید قرار گرفت. اگرچه خود لانگ از ساختن فیلم با چنین پیامی پشیمان شد و بعدها در مصاحبه‌ای گفت که نمی‌توان فیلمی با هدف بالا بردن آگاهی اجتماعی ساخت و در آن راجع به ارتباط بین سر و دست حرف زد.



۴. ام (۱۹۳۱):

قاتلی (پیتر لور) که دختر بچه‌های کوچک را می‌کشد، تحت تعقیب پلیس قرار می‌گیرد. تجسس‌های پلیس باعث نارضایتی تبهکاران شهر می‌شود و بدین ترتیب گروهی از تبهکاران نیز به دنبال پیدا کردن قاتل می‌روند. این فیلم از اولین فیلم‌های صدادار سینمای آلمان و اولین ساخته‌ی صدادار لانگ می‌باشد.

تدوین فیلم جالب است؛ صحنه‌ای در فیلم وجود

شکار طعمه توسط عنکبوت و گیاه‌گوشت خواری که یک حشره را می‌خورد.

شاید بعضی افراد با سینمای صامت ارتباط خوبی برقرار نکنند و آنرا نقطه ضعف فیلم‌های قدیمی بدانند. این جمله حداقل برای این فیلم صادق نیست. صامت بودن فیلم، هاتر و کنت ارلوک را از هم بیگانه می‌کند و آنرا از اقتباس‌های دیگر دراکولا مجزا می‌سازد. به طور مثال، محال است که صحنه میز شام فیلم دراکولا (۱۹۳۱) به اندازه این فیلم شما را تحت تاثیر قرار دهد. ظاهر کنت ارلوک بیشتر جنبه‌ی حیوانی دارد تا انسانی؛ دندان‌هایی مانند دندان جانوران جونده، بینی عقابی، گوش‌های خفاشی و پنجه به جای ناخن که رفتار حیوان‌گونه‌ی او و غریزی بودن اعمالش را نشان می‌دهد.

در فیلم صحنه‌های ناگهانی مانند حرکات غیرمنتظره و پرش ناگهانی از بیرون به داخل کادر دیده نمی‌شود. صحنه‌های محو شدن کنت ارلوک و حرکاتی که با آرامش تمام روی صحنه نمایش انجام می‌شوند، غیر معمول اما اثر بخشند. (صحنه ورود هاتر به قلعه کنت ارلوک که او آرام آرام در حین خارج شدن از کادر محو می‌شود.)

فیلم ما را نمی‌ترساند اما تسخیرمان می‌کند.

۳. متروپلیس (۱۹۲۷):



داستان فیلم در قرن ۲۱م است؛ فردر زندگی بسیار خوبی دارد. او در رفاه کامل، در کلان شهری که پدرش ساخته زندگی می‌کند اما از دنیایی که در زیرزمین وجود دارد بی‌خبر است؛ دنیایی که در آن کارگران، ساعات زیادی در شرایط بسیار سخت مجبور به کار هستند. او روزی زنی به نام ماریا را می‌بیند که حقیقت شهر را به او نشان می‌دهد. پدر فردر، با به خطر افتادن منافعش دست به دامن دانشمندی به نام رتوانگ می‌شود تا ماریا را نزد فردر رسوا کند.

متروپلیس نقطه اوج اکسپرسیونیسم آلمان است. القای حس در فیلم بسیار قوی است. تشبیه‌ها و اصطلاحاتی که شاید در متن یک کتاب ادبی بخوانیم در اینجا در صحنه وجود دارد؛ (به عنوان مثال صحنه‌های درماندگی فردر که با سقوط او نشان داده شده است) این شدت

دارد که نشان میدهد تبهکاران و پلیس هرکدام در حال طرح نقشه برای دستگیری قاتل هستند. لانگ طوری این دو صحنه را به هم ربط داده که گویی شخصیت‌های دو صحنه در یک مکان حضور دارند.

در واقع در می‌یابیم این دو گروه نه تنها متفاوت نیستند و بلکه خیلی به یکدیگر شبیهند.

بازی پیترو لور فوق العاده است و در صحنه پایانی فیلم به اوج می‌رسد. بازی او اغراق آمیز است اما کاملاً قابل باور. یک دیوانگی توأم با ترس. قطعاً این فیلم در انتخاب او در نقش‌های آینده اش در شاهین مالت (۱۹۴۱) و کازابلانکا (۱۹۴۲) بی‌تاثیر نبوده است.

تمرکز این فیلم روی قاتل نیست بلکه روی واکنش مردم نسبت به این قتل‌هاست. فیلم، قاتل را بد جلوه می‌دهد اما از بقیه مردم نیز فرشته نمی‌سازد. بلاهت مردم و قضاوت‌های نابجای آن‌ها دائماً مورد سرزنش است. فیلم صرفاً راجع به قاتل نیست، بلکه راجع به مردم است؛ مردمی که گناهان‌شان فقط به واسطه جرم قاتل میرا می‌شود.



میراث:

همانطور که دیدیم بسیاری از فیلم‌هایی که با آن‌ها خاطره داریم و از دیدن‌شان لذت بردیم تأثیر پذیرفته از فیلم‌های اکسپرسیونیستی سینمای آلمان هستند. و بدون شک این اثر بخشی‌ها به مدت طول عمر سینما خواهد بود. این دوره، به دلایل روشنی، در سال‌های بعد به نام عصر طلایی سینمای آلمان شناخته شد.

## «سبک» رو بیخیال ای دوست

احسان ولایی

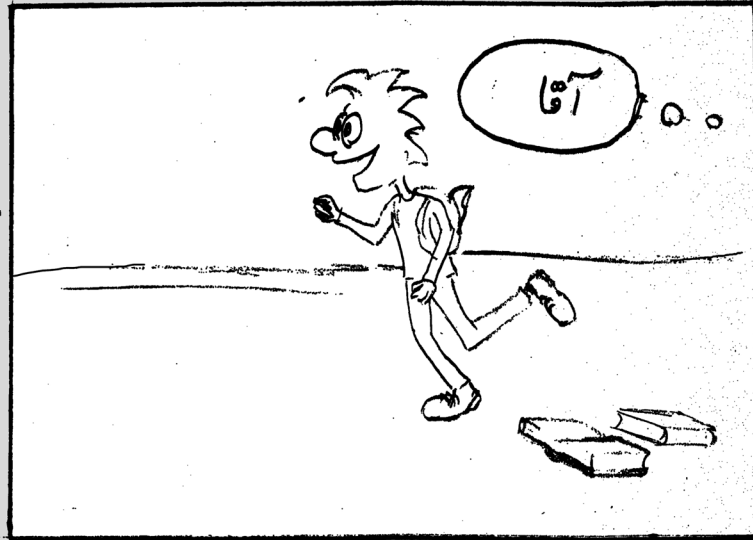
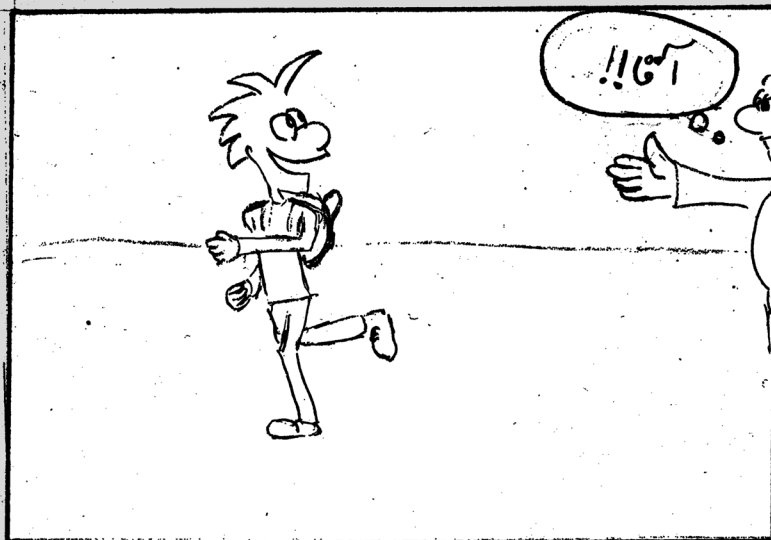
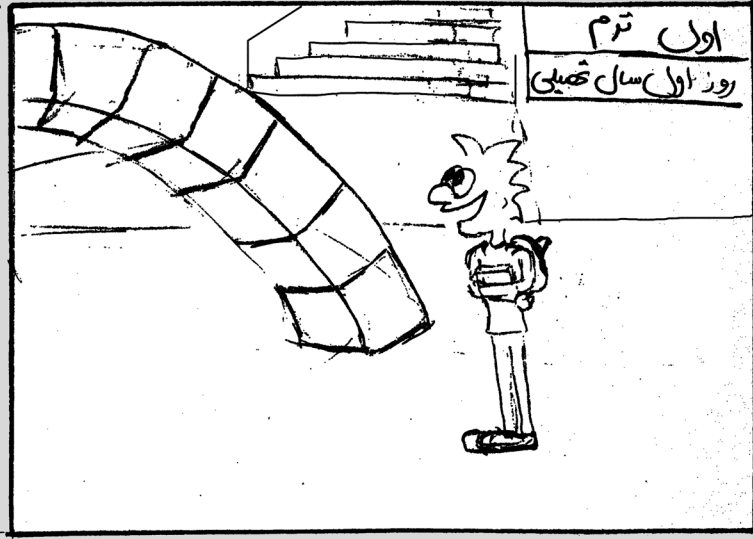
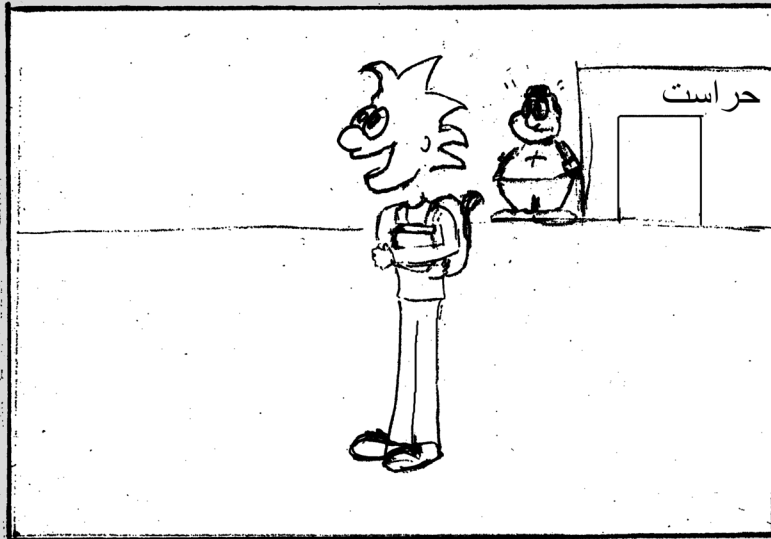


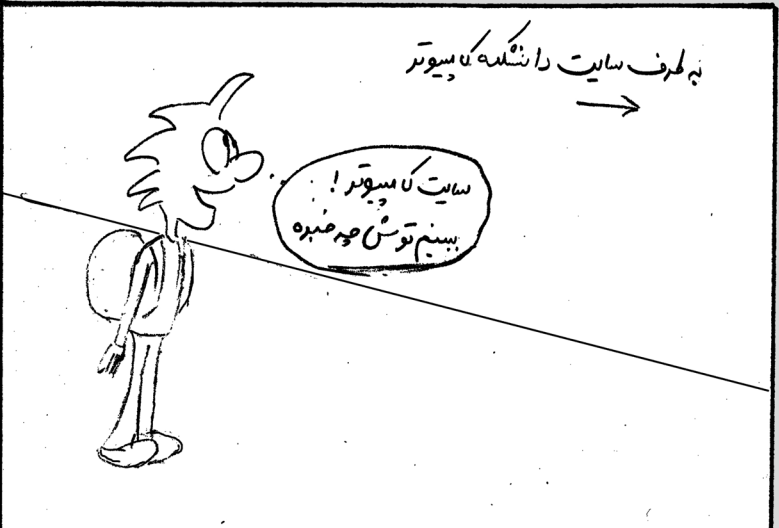
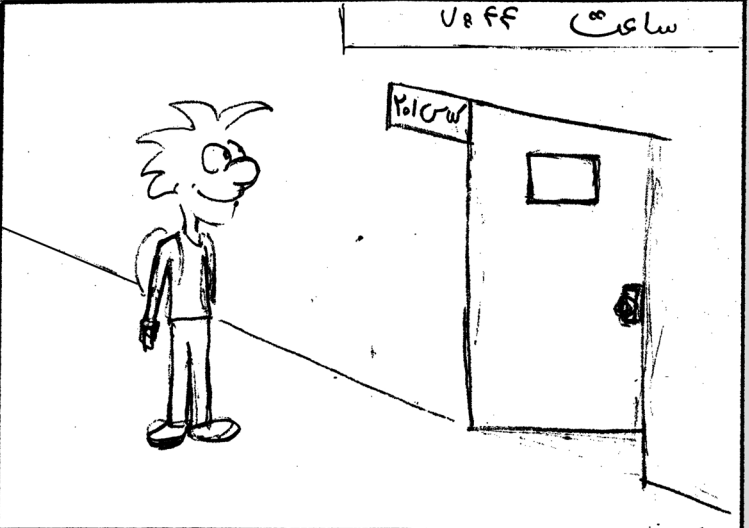
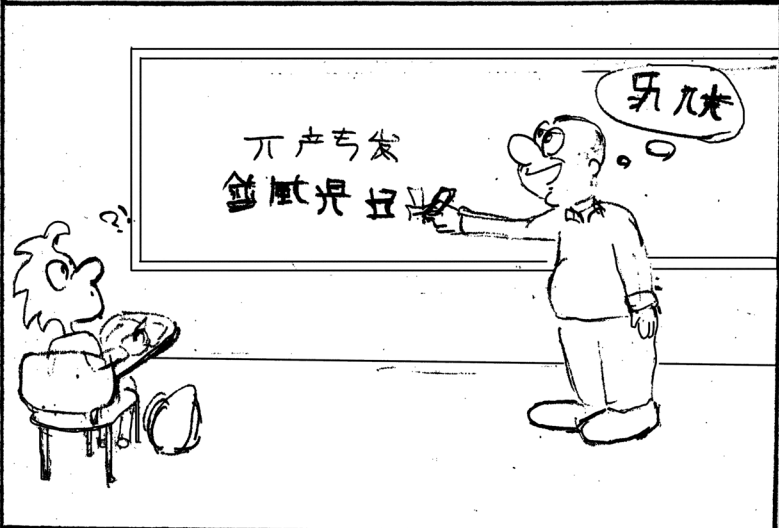
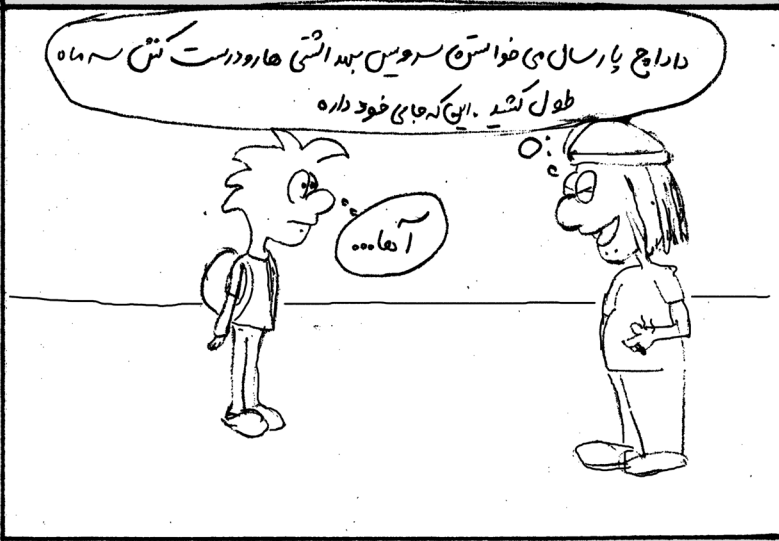
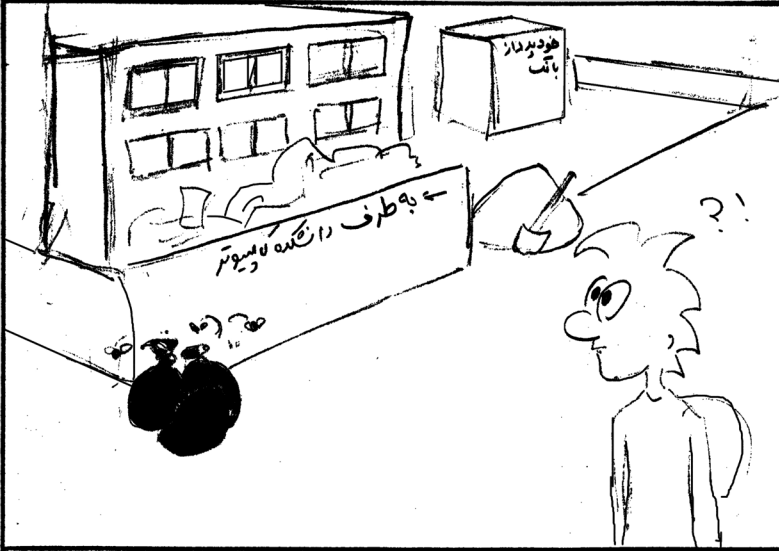
هر کدام از ما به دلیلی موزیک گوش می‌دهیم و از آن لذت می‌بریم... موسیقی در ذات انسان وجود دارد... در طبیعت و نظام هستی وجود دارد و نوازندگان و خوانندگان مثل یک کانال برای انتقال این موجودیت جهانی آن را به مانند یک کوزه‌گر ماهر به فرمی مطابق با ذهنیت‌های خود در می‌آورند و ارائه می‌دهند و بدین شکل موسیقی‌هایی که امروزه بر زندگی‌ها و حتی شخصیت‌های ما تأثیر گذاشته‌اند را پدیدآورده‌اند.

شاید براتون پیش آمده باشد، راجع به خواننده یا گروه مورد علاقتون حرف می‌زنید و بحث‌هایی با شروع «اینا چیه گوش میدی؟ فلانی رو گوش بده بفهمی موزیک یعنی چی» و غیره داشتین... جواب‌های زیادی هم برای این بحث‌ها وجود دارد... سلیقه‌ی آدم‌ها متفاوته... علاوه بر این، دلایل گوش دادن و شدت اثر موسیقی در زندگی هر یک از ماها هم متفاوته... اما خوبه به این نکته توجه داشته باشیم که در موسیقی «غیرممکنی» وجود نداره... موسیقی می‌تونه شادی‌بخش باشه... می‌تونه یه داستانی رو جوری منتقل کنه که تأثیرش رو عمیقاً در وجودمون حس کنیم و از طرفی می‌تونه آدم رو به رقصیدن وا داره در حالیکه در اون لحظه فکر نمی‌کنه (این آخری رو قطعاً همه تجربه کردین!)... همه‌ی این تأثیرات موسیقی تأثیرات روحی‌اند و در نتیجه موسیقی در اصل خودش روحانیه... پس اگه موسیقی جنبه‌های متفاوتی داره، خوبه که از همه‌ی جنبه‌هاش بهره ببریم و به قولی «بایاس شده» نسبت به اون فکر نکنیم... سعی کنیم به گونه‌ای، موسیقی رو که در هر حال بخشی از وجود ماست، در زندگی‌مون دخیل کنیم که در مسیر کمال به کممون بیاد... از فریادهای کوبنده‌ی گیتار «گیلمور» گرفته تا چهار مضراب عرفانی «کلهر» و چهچه‌ی شورانگیز «شجریان» پدر و پسر و آوای صلح جوی «لنون» و فضاسازی‌های روح‌بخش هندی... همه و همه می‌تونن قصه‌ای برامون باشن... قصه‌ای از نوع احساس... و ما چیستیم مگر مجموعه‌ای از احساسات...

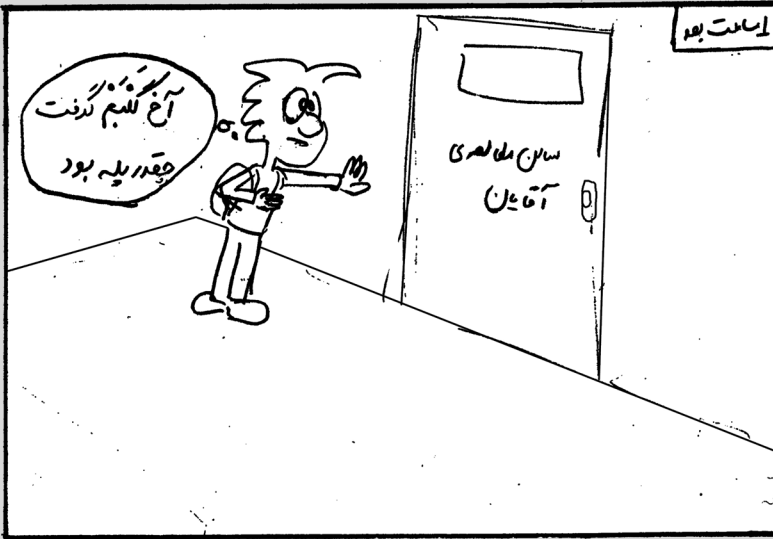
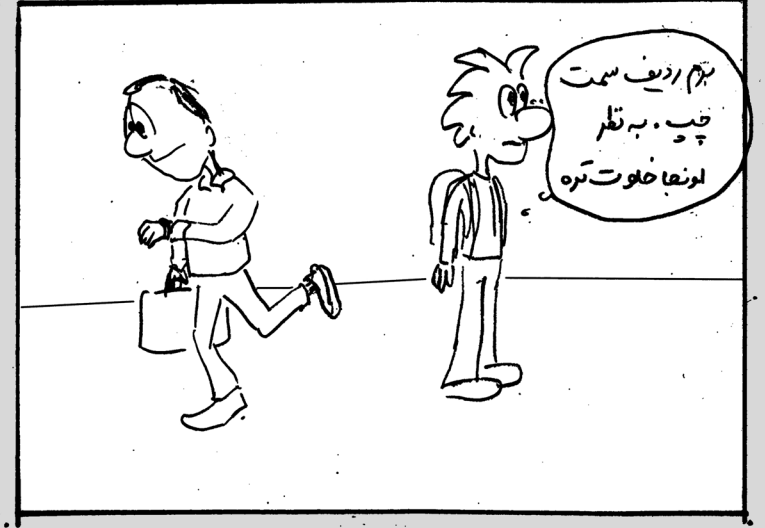
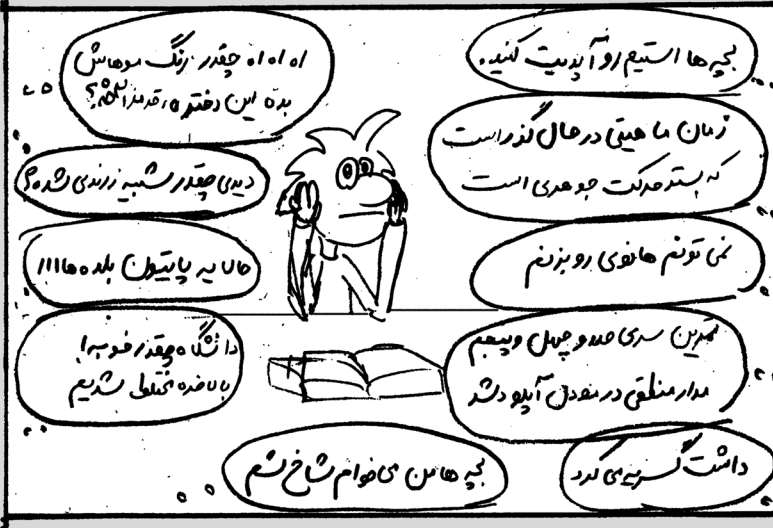
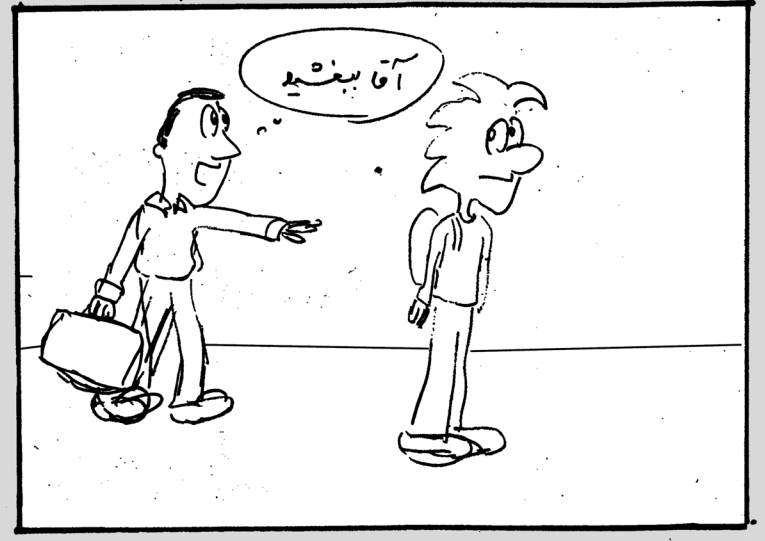
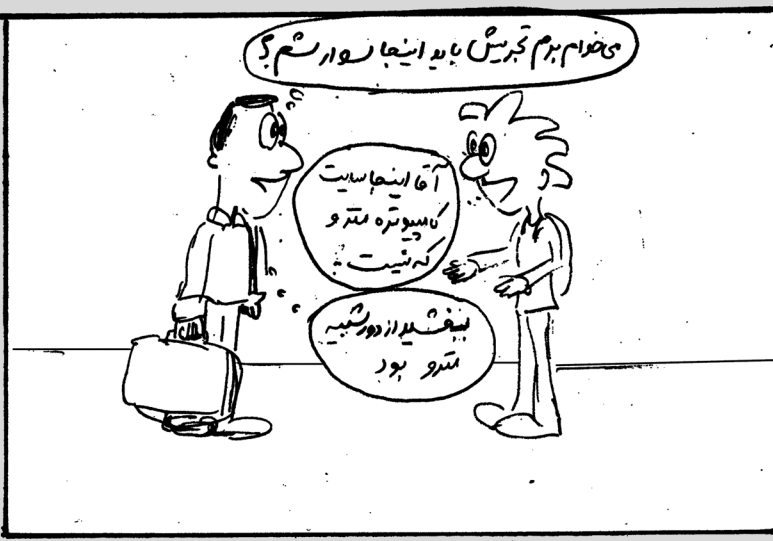
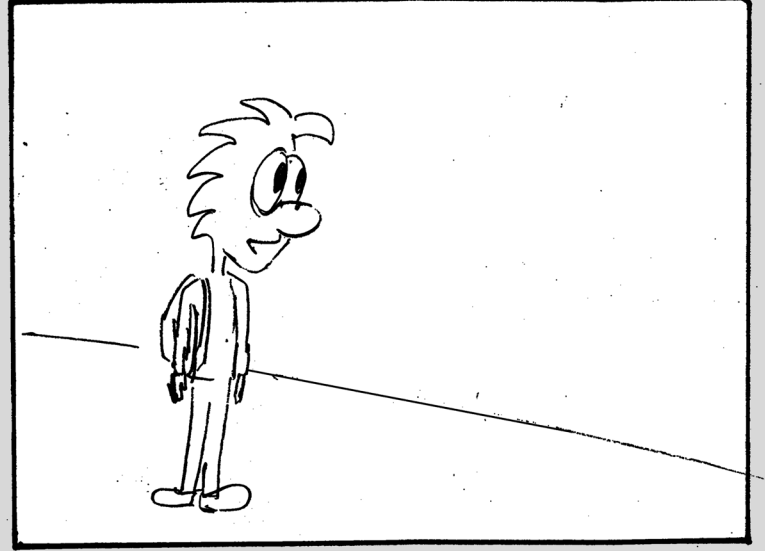
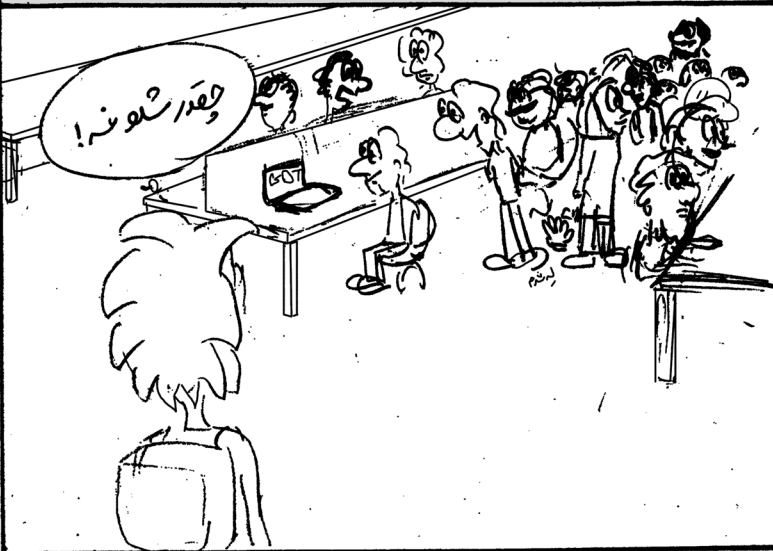
نالهی سرنا و تهدید دهل / چیزکی ماند بدان ناقور کل  
بانگ گردش‌های چرخ است اینکه خلق / می‌نوازندش به  
تنبور و به حلق  
پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها / از دوار چرخ بگرفتیم ما  
«مولانا»

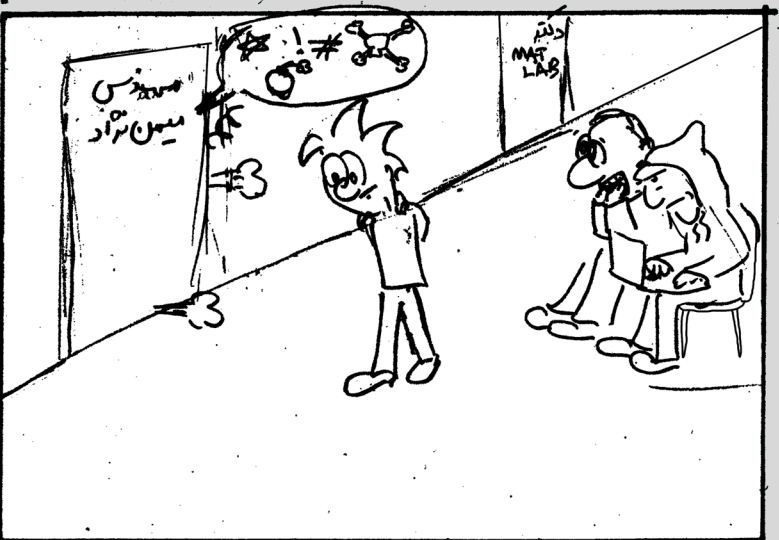
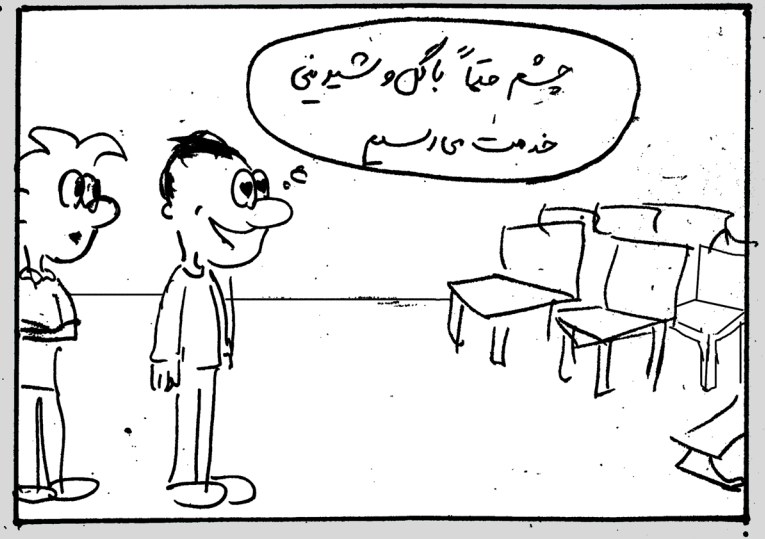
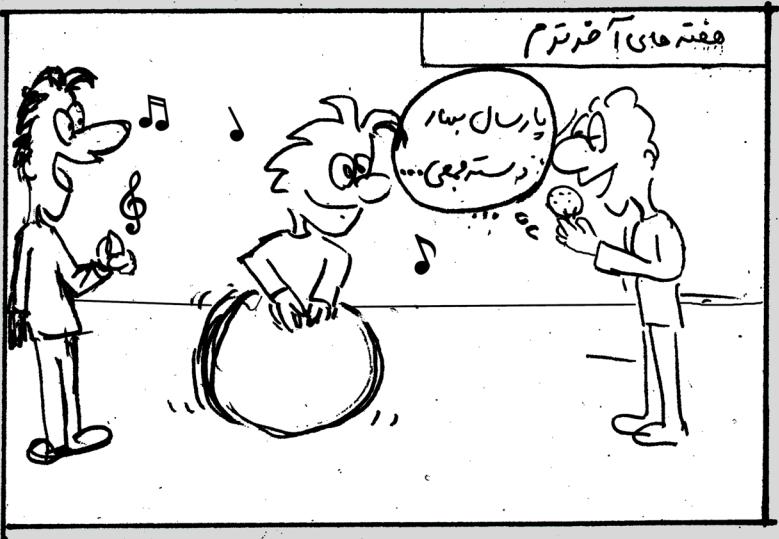
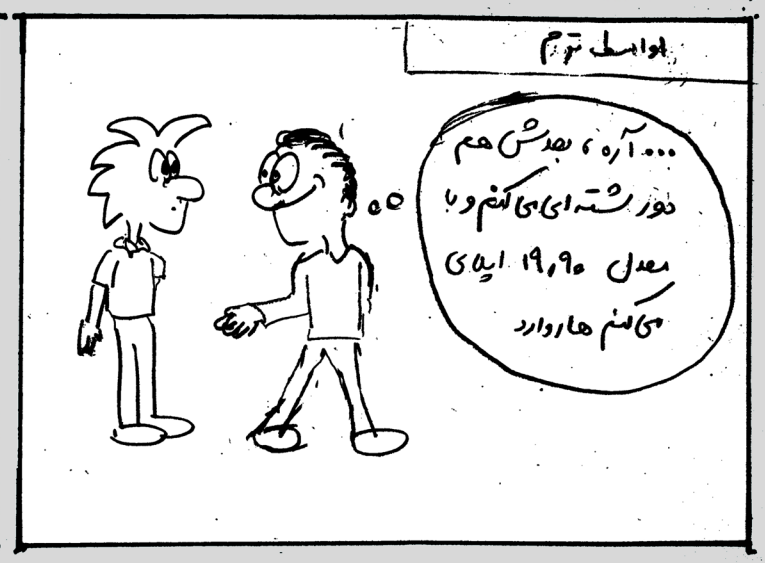
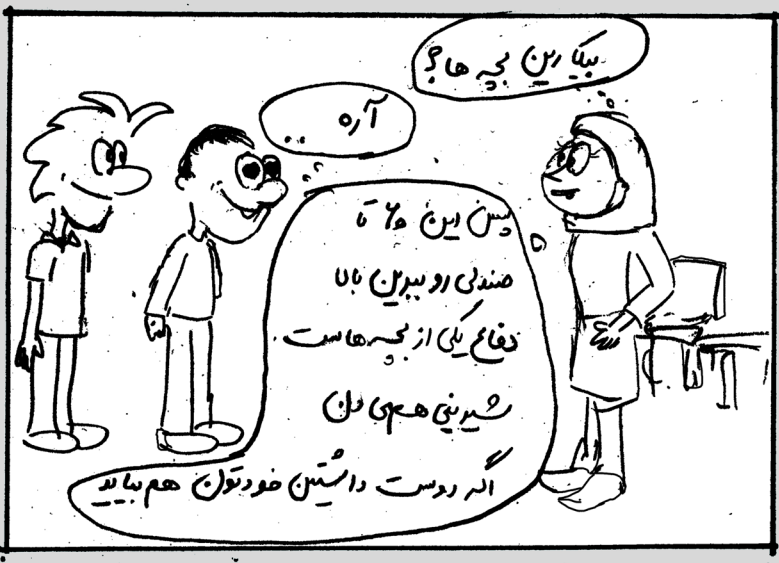
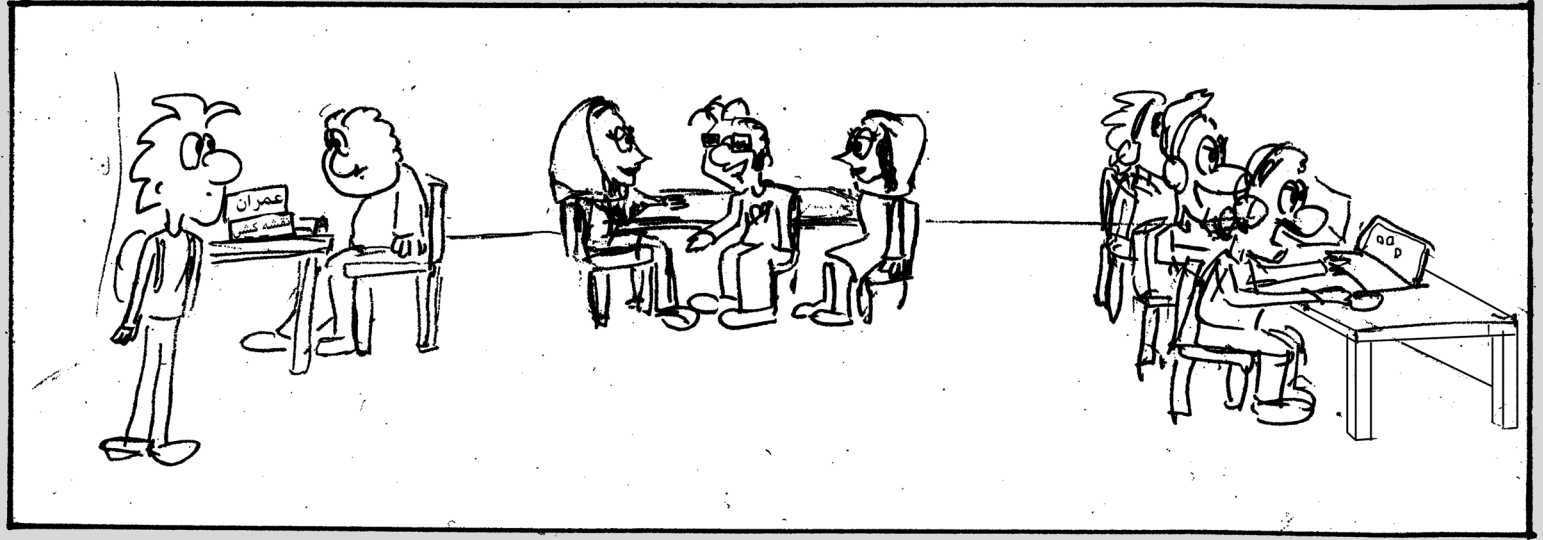
# پویش نما

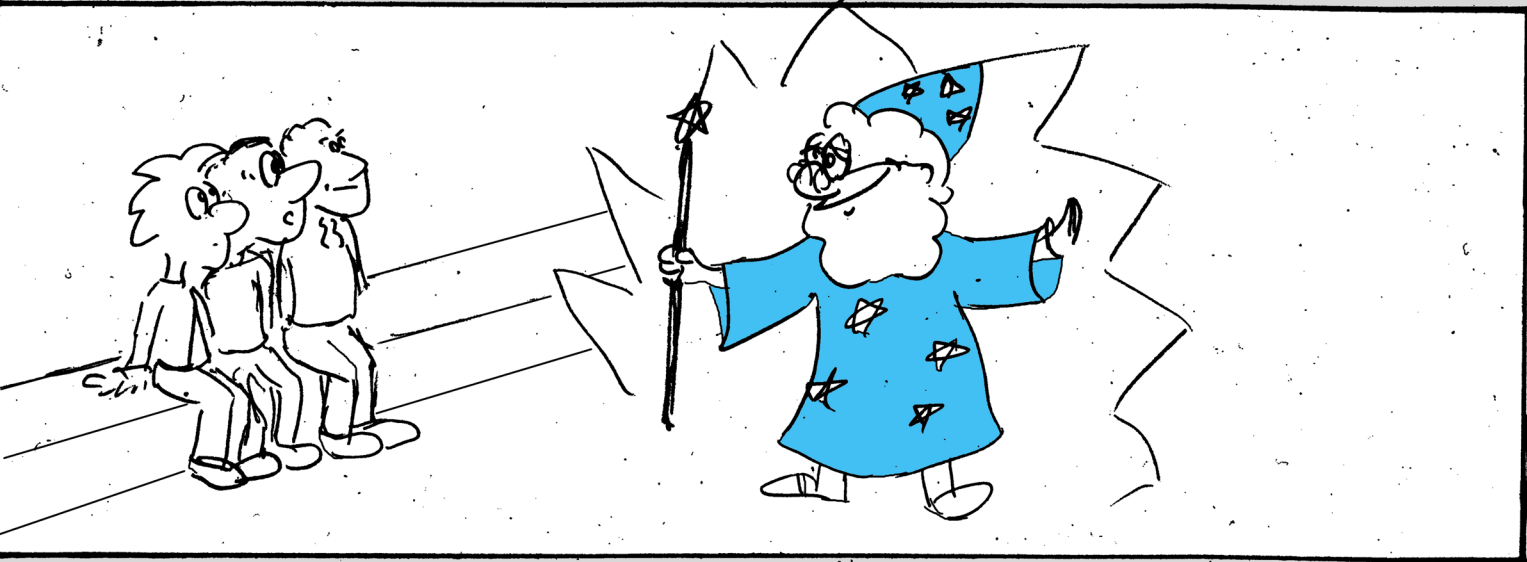
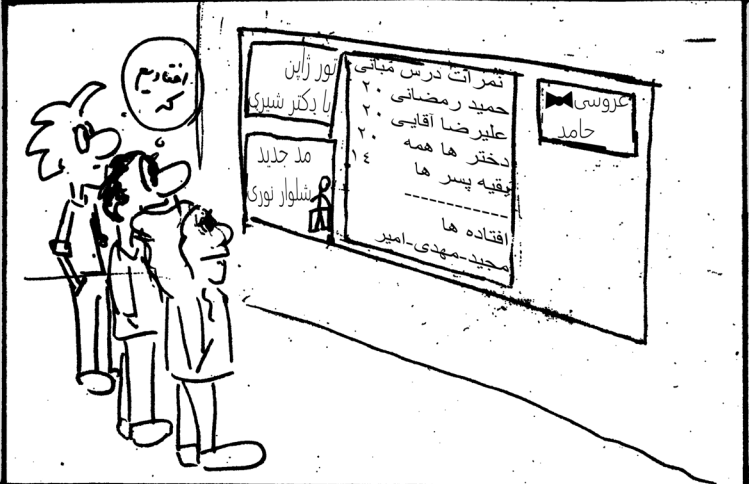
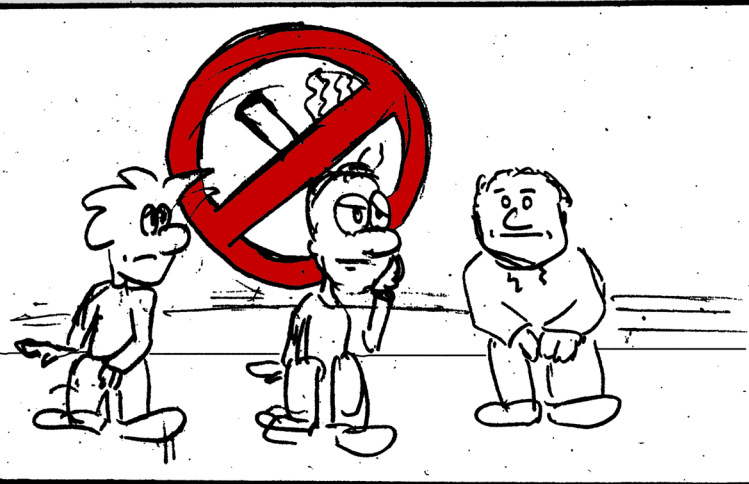
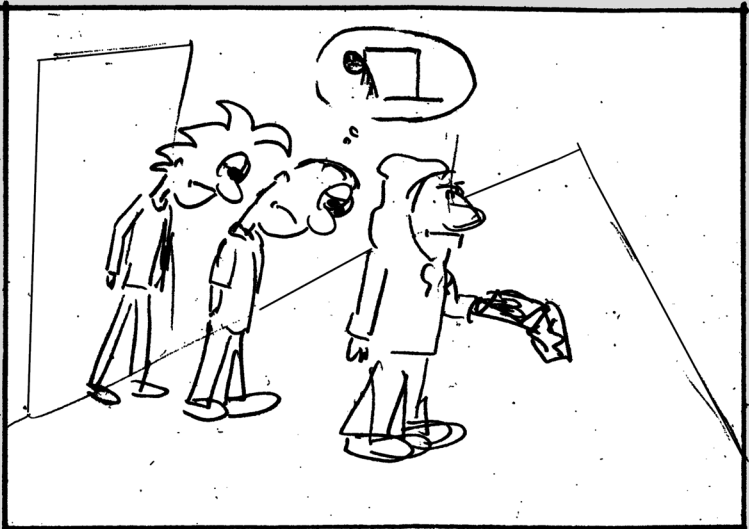
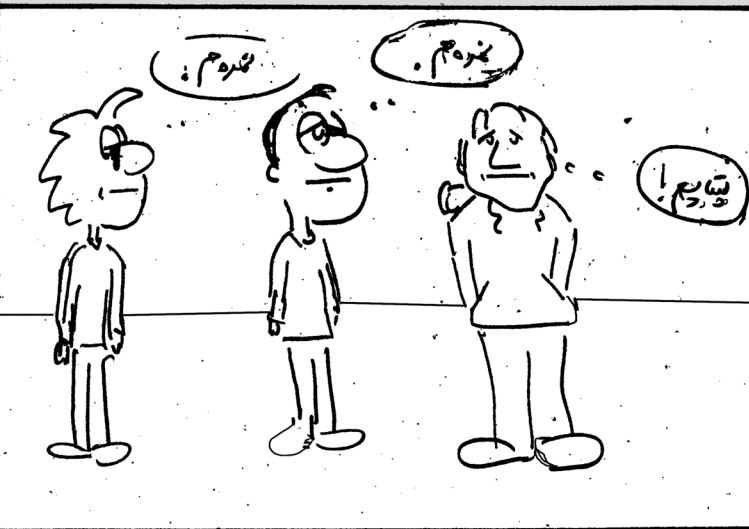
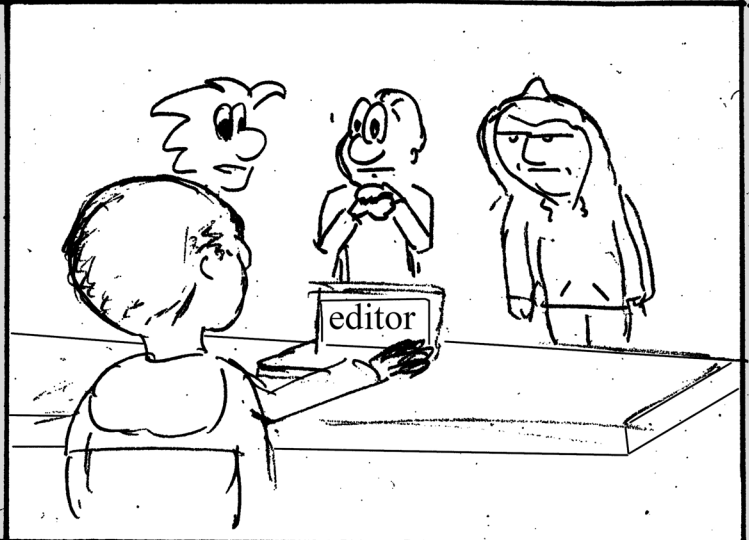














این که چیزی نیست. حال تو بخوان که بفهمی  
 کتابت و این اتفاق کسی از زندگی را شجوهی  
 است. غصه نخورید و با انرژی بیشتر  
 به راهتان ادامه دهید که همان  
 نتیجه ارش را خواهد گرفت. نه  
 تنها در درس بلکه در هر صفت اند  
 دولت و نیست و آب در دولت نیست. فقط  
 رو کنید یا بکنید که همیشه مطالعهتان را  
 دنبال کنید و دست C++ نیز نرود

شما را چه است؟ است ای فرزندانم  
 ۲ واحد اقدام  
 امروزه  
 پیام من را

حال وقت رفتن  
 در اینجا  
 چه کسی؟

خشم  
 و هم  
 آفرین  
 C++ چه میگوید؟

و بین سن قهرمانان  
 مایه خوبی و خوبی تمام  
 یک راه به اتمام رسانند

جواد هستم، ورودی  
 ۸۸، دو ترم ماندم  
 کارشما را دوست دارم  
 خدا حافظ

پایان